



خطی - فهرست شده

۶۷۷۵

۷۴/۸/۹۵۵
۷۵/۲/۷۵۱

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۰۸۵۹-ف

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجتبی - ۱ - تذکره فی المصنفین الزمیه - ۲ - حصه زینیه
مؤلف: خطوم (از فاطمه زینبیه)

۹۷۷۷ شماره قفسه
۴

بازرسی شد
۹۵

۸۷۲۹۸ شماره ثبت کتاب

۷۵-۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

غلی - فهرست شده

۶۷۷۵

۱۳۵۸/۱۶۸۷
۱۳۵۸

دید شد
۱۳۸۲



۱۰۸۵۹-ف

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه ۱ - مجموعه فی العلم الزره ۲ - حصه زریه
مؤلف: مطهر (از فائز بن بهمنی)

تاریخ ثبت: ۹۷۷۷

شماره ثبت کتاب: ۸۷۲۹۸

۵۹-۵



غلی - فهرست شده

۵۸۸۶

۷۴۸/۱۹۵۸

۷۵۲/۲۵

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۰۸۵۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب محمدی - ۱ - مجموعه المیزان - ۲ - حصه اول ازین

مؤلف: مطهری (از نظر کتب مطهری)

تاریخ ثبت: ۱۳۸۲

شماره ثبت کتاب: ۷۵۲۹۸

بازرسی شد

۷۴۹-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی



جلد دوم - فرس نامه منظوم «رایج» فی تاریخ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَتَمَّ بِالْقُرْآنِ

مقدمه در نسخه کفلی در باب بازنامه مقالات

۵۷۷۵
۸۷۴۹۸
اول در باب سخن حکمای روم و تربیت

بازنامه مقالات دوم در سخن حکمای ترک

در تربیت باز مقالات سیم در سخن حکمای

هند و تربیت باز مقالات چهارم در سخن

حکمای فرس و تربیت باز مقدمه در سخن

کفلی در باب باز گویند کرامی ترین جوارح

یعنی نگاریان از فرغانه باز است و از ونگ

پوز است و از طیور و دوحوش پاج خرو و حشی تر

و غیر تر از این هر دو نباشد و باز از اینها نژاد کمتر



بستن زینت مقلات **اول** در باب سخن حکمای
 روم در **باب** بزرگان سی و چهار **باب**
اول در میان در میان نر و ماده باز و نسی چند
 که دلالت بر نیکی باز کند **دوم** از سخن کلی
 در تیرت **باز** **سوم** در میان آنکه باز را چگونه
 بدست باید گرفت **چهارم** در میان آنکه باز را
 در یکی پرانند و چگونه باز زند **پنجم** در میان
 آنکه عدای باز را چگونه کنند و چه دهند **ششم**
 در میان آنکه چگونه تیرت باید کرد تا اجابت باز
 نیکو شود **هفتم** در میان آنکه جد جل باز را در چه
 جایگاه باید بست **باب هشتم** در تیرت باز وقت که

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸

ازام

آرام نکرد و پیریدن طلبد **نهم** در میان طعم
 دادن و سیر کردن **دهم** در میان طعمها
 که از باز دور باید داشت **یازدهم** در سخن کلی
 در **باب** رنج و نسی و نسی در سینه او **دوازدهم**
 در میان نشانههای رنجور **باز** **سیزدهم**
 در میان شدت تیری **باز** **چهاردهم** در میان عجز
 کلی **باز** **پنجم** در تیرت باز چون انرا رنج
 نجه باشد **ششم** در تیرت باز چون انرا رنج
 سکه نره باشد **هفدهم** در تیرت باز چون انرا
 رنج در نشست که باشد **هشدهم** در تیرت باز
 که انرا لاغر نمایند **نهم** در تیرت باز چون انرا

۲ زکام باشد **باب هشتم** در تدبیر باز چون آنرا
 ۲۱ اریخ فاند زخم رسد **باب نهم** در تدبیر باز چون
 ۲۲ انرا بخاکه معنی خوره باشد **باب دهم** در تدبیر باز
 ۳۰ وقت که خورا بسیار افتند **باب یازدهم** در تدبیر
 ۳۴ پدید آمدن گرمی در شکم او افتد **باب چهارم** در تدبیر
 ۲۵ باز که نفس بلند کشد **باب پنجم** در تدبیر باز وقت که
 ۲۶ جانور دوسر او افتد **باب شانزدهم** در تدبیر باز وقت
 ۲۷ که از اسه مازده باشد **باب هجدهم** در تدبیر باز
 ۴۸ وقت که باد در تن وی افتد **باب بیستم** در تدبیر
 ۲۹ پر باز وقت که آنرا درد پلشت باشد **باب بیست و یکم**
 ۳۰ در تدبیر باز وقت که آنرا نفوس کشند **باب بیست و دوم**

در تدبیر

در تدبیر باز وقت که آنرا شوش افتد **باب سی و یکم**
 دویم در تدبیر باز وقت که آنرا رخ رسد که
 انرا لوم گویند **باب سی و دوم** در تدبیر باز
 وقت که خواهد پدید آمدن از وی **باب سی و سوم**
 در تدبیر باز وقت که آغاز پدید آمدن آنست **باب سی و چهارم**
اول در میان نر و ماده باز وقت که چند که دلا
 کند بر نیکی از حکمای روم گویند باز نر کوچکتر از
 ماده باشد و بهترین باز نر آن است که سرش بزرگ و
 منقارش بزرگ و گردنش بطرف باشد و چشمهایش
 فروخ باشد و میان گوشش تا گوش او و گوشه دهان
 هم فروخ باشد و قوادم او بیشتر باشد پس در از نر **بسیار**

یعنی برای پسین او کوتاه باشد و رنگ او سرخ و
چهره اش زرد او فرو رفته و حوصله او فراخ و وضع طبع او
ام فراخ و راههای او بخت و پر کوشش و میان
او دوران او این و ساقهای او کوتاه و زانهای
او دراز و کتفها را او فراخ و چنگال او سیاه و وزن
او سنگین و خطها رسیده او این و خورش او بسیار
دانش او غیر کمترین او پخته و طبع او زود کوز او تامل
او غیر خوش نشان او بخت و وزق او دور
و نشسته که او فراخ و در شکل مانند مرغ و کلدخ و
پس رو گفته اند که در آن موضع مقدار او این باشد
و بسیار برانام او غار است او با زنجیر که هیچ با زنجیر است
با دشمن که

با دشمن کرد و اگر زبان او سیاه شد دلیل بود بر
زنجیر و خوشخوی او و اندر او کمر تعلق کند و اینچنین
گفته اند که بهترین باز ماده او بود که خلقت
او بزرگ و متفراویم بزرگ باشد و اعصاب او ام
مناسب یکدیگر بود و پیران نرمتر و کمتر بود و وزن او
سنگین تر و روان او پر کوشش تر و دراز تر باشد چشم
های او و گوشهای او و آن فراخ تر باشد و سرش کوچک
تر و صدقه چشم او فراخ تر و دیده تر باشد و کمر او
دراز تر و پیرا برستین او ام دراز تر و دم و پیرا
پسین او کوتاه تر و قوی تر باشد و کوشش او بخت
و میان هر دو کوشش او فراخ تر و از کوشش برنده تر

و چنان حال او بزرگت و خردت و پست و انهم او رود
باشد و پر بار در روز او کوتاه تر بود آنکه بر عکس او باشد
لبیب است که آنرا حرکت آسان تر و زودتر
دهد و دیگر آنکه است بهت او با صرع و تشنه این بیشتر است
اگر زحکی او غیر دیند باز فریب تر شد و در آخر دم او چنان
نماید که گویا غر ز کرده اند و غر بوزن زده اند بیاید
و اینست که او باز کامل است و غر او را بوزن غر
و فرود شد هر گاه کم بکنان تر باشد بهار او زیاده تر شد
و لون او را اختیار نمهند و بیاید و است که جمله غر
نهبس زیره یک باز کمی است که زیر دم او قطع است
باشد و دیگر آنکه خطها سیاه که در دم او است چو
در

اول

و راست تا آن سیاه باشد و در هیچ جا بقید نیاشد و
پسندیده ترین اوست که نر از نر است و فریب شد و صحت
کفها کی و همچنان و پسندیده باشد تیرین اوست که
پرهای او که نر از نر آید بلند باشد و این غر و است
بزرگه یک باز یک بر سرد است پس رنگ آن دیری
اوست آنرا اختیار میاید کرد و آنکه غر منم باشد و در
میگرداند بدول است و آنکه خواهد قوه باز را باشد
از ثقل او بیاید و است و بدانکه ضبط و نگاه درش
باز رسید غر را بر قدر قدرت است و هم ری
زرق او هم دلیل است بر قوت او و اگر خواهد که
بدانند که از دو باز که این قوی تر است هر دو را

در یک خانه بنده و با دوا نگاه کنند تا زرق کدم
بالاتر است هر یک بالاتر است قوت او بیشتر باشد
والله اعلم بالصواب **باب دوم** در سخن کجی
برست باز یاید در نیت که اصل البابت برست باز
آن است که انرا نیکو سب است کتد و طعمه او بر قدر
افهم او دهند و آن را چرخه ای که از آن متفر باشد
دور دارند مثل دود و گرد و کما و رمای سخت و شمه و
دیگر آنکه در حالت مستی انرا بردارند احتیاط کنند
زخمی و نرسد و در وقت که اضطراب کند او را
نیکو بخود کشد و در وقت آنکه صید را از آن حدنگ
چگونه اند با زربچ جزا زو کشنده تر نیت و پیداید

در زنه

و اینست که یکی از تدریس نیک است که طعمه او را غدا
مانوف او بشهر چاکر که عادت طبیعت تا قبل است و
این سخن حدراست چه اگر بد پانغزار پر روز نیک
که عادت او بوده باشد بدن نوحان نیز در هلاکت خود
باب سیم در بیان آنکه باز را چگونه برودت است
بردارند و برودت چه برودت نیک در از حد نیست
یکی آنکه در است بر عمل او قوی تر است از دست
چپ سبب یکم آنکه دست راست بر دفع او و
انداختن بوی صید قوی تر و مستقیم تر باشد یعنی
السیاده باشد با صید را زودتر در را باید و اگر باز
در دست چپ باشد دفع ضعیف تر و اوقات کمتر باشد

دو یکراکه اگر خواهد بر آب بر نشیند و باز بر دست
 بود بر نشیند میسر شود تا وقت که دست بر ام
 نیارد و قبولی این را چکه در خون باز در دست
 باشد ممکن است که باز حوشه شود و نیز گاه باشد که
 چون پر دست چریشد و دست بر قبولی خواهد
 بر زمین نشیند باز مفرط شود چون با او است
 بنزد و بدین سبب هلاک شود چون باز در دست
 راست و آستین باشد و از او بر جانب بر آن
 توان بر آن نشیند و او را نیک بر دستش که
 ریح اضطرار بدان راه نیاید و رحمت بدان برسد
فصل میاید که باز بر دستبان خوش بر کارند و در

ان

این چشم نباشد اما آنکه خوش باشد از برای آنکه اگر نرم
 باشد باز بر سر او نیک است و بسیار حرکت و خطره
 کند و بدان سبب خسته شود اما آنکه در زیر او چشم
 نباشد از بهر آنکه تا باز از سر در استبان جوی
 کند و باز او بر مایه صید را که در آن بیرون برود
 پیاید که پهنی بر چوب که باز از بدان بندند بر قدر
 او باشد که کف او را بر کرد اندیشه آنکه آنست
 بدان پس کند چرا که اگر غلیظ چوب چندان باشد
 که آنست در آن کسره شود قوت باز از آنکه
 صید ضعیف گردد و هر گاه که میزند که باز از خط صید
 عاجز باشد باید که چوب را که بر آن می آید بگریز

کردند و میپایید که ریسان او قمر و مقرر باشد
از سرخی و مقلد و زرری او چندان باشد که بدم او
نرسد اما بافتی پهلوانست تا با نذافتی صید تو
تر باشد و مقرر از پهلوانست تا عقاب و دیگرها
رج قصد او نمند که هر سرخی **باب چهارم در**
پیان آنکه باز از او کی پیرانند و چگونه پیرانند
بهترین مواضع که باز از عادت دهند بر خواندن
و اجابت کردن و بر مرغ پیرانیدن لشکر
کاست بخند فغانها و سرایها بر آنکه چنان
خواندن و صید کردن لشکر گاه پیشند و در فغانها
و نزدیک سرایها که در فغانها و نزدیک سرایها

اجابت

اجابت کند و تقریبی پیری صید اغالیدن عادت
کند لشکر کردن او باطل است و در لشکر گاه اجابت
نمند بلکه طلب ویتا نوید شود تا نذافتی صید تو
نمیکند اما آنکه از اسیر گردانند چون سه روز از آنرا
بر گوشت اجابت کرده باشند و او را مرغ که بر دست
داشته باشند بخوانند که در دست او برود و هر گاه که
رو لوی مرغ کند و بر دست دست باشد و او را با یکدیگر
گذشت تا پیری آنرا بر میکند و از خون او می خورد
و سیر شود چون چینی کرده باشند و زمان بردار کرد
و بر قصد لشکر اجابت نماید در سر طوطی از گوشت مرغ
چندان مطبوخت کند و ذره طوطی از گوشت ننماید

و باید که آخرین آنچه از وی اجابت طلبید از زمین
باشد یا سیر کرد ایندن او از زمین بشود و بدین سبب زمین
دوست دارد و عادت کند که هرگاه از دست بیرون
رود قصد زمین کند و هرگاه که شکار اخطا کند بسیار
بر بال مزود و کرداگردن زد و غنذ از بلا طلب کند
باب پنجم در بیان آنکه غنذ را با زراعت سازند
و چگونه دهند بدانکه غنذ را با زراعت مرغی است
و گوشت خوکش و گوشت اسب و گاو و اتمال آن غنذ
با زمینت اما از مرغان مرغی که غنذی او باشد
که او را شکاری کند مرغی که آن را شکار میکنند غنذ
غنذی او نمیشود و چنانکه گوشت عقاب آنچه شکار
و آن چه از آن شکار میکنند مرغی غنذ را او نشود

پانزده

۹
چون پرنده باشد آنچه بر دغذ را او نشود از پرنده آنکه
او را وقت شکار کنند که در پرواز باشد و هرگز
در پی ایشان مرغی که کان نرود و آنها را نخورد
و باید دانست که با زراعت خوردن مرغان است
و مرغی که از او آن گویند و قوراج اما هم خوانند
و مرغی که آن را بشو گویند و بانگ گریه کم گویند
تسخر باشد و همین از خوردن پرنده که در سر و روی
مرغان باشد تسخر باشد و از سر بوم بسبب آن
ام مشغول است و باید دانست که طعمه با زراعت
داد که تواند کرد از زمین و باید که هر روز در
آن خورگ کند که آنها را مخالف مخالف کرم بدو
چنانکه خون نیز باو باشد و باید که در آن میان پرواز

در وقت که سنگی خورد و از استخوانها استخوان ران
و کردن خوردن آنکه استخوان بشکند آن خون
در شکم او میگردد و چو پیش از استخوان در شکم او می
بوالسطه مغز که در آن هست وروده او فرام
می کند و فصد در اجنای مانده باشد و براق پیرون
بیانده پیرون می کند و می باید که طعم در وقت می
که باز خوشی باشد و آیش در وقت آیش
فرمایند و حال آنکه باز خوشی باشد چون تیرت
چنین کنند او فریب شود چون فریب نمودن در وقت
و اسج رنجی در وی مانند چو اگر رنجی در وی باشد خود
فریب نشود و میباید که چون او را بدین صفت فریب
کردارینده بشکند وقت از اطعمه دهند که کسبه باشد

هر گاه که باز کسند و فریب بشکند هر گاه که از وی طلبند
بشو بکنند **باب ششم** در بیان آنکه باز را چگونه
تربیت باید کرد تا اجابت او بشکند و هر گاه باز
نیکنند آن را چند سبب تواند بود یکی آنکه سبب
و تربیت او نکرده باشد و این را در بعضی بدن باز
دار بود که با زبیری باری کند و بدین سبب
باز هم روزه خسته می شود و دیگر آنکه باز را با دانه
باشد روی با روی با دهر گاه که باز بدین سبب
که گفته شد اجابت نکند باید در نسبت که تقصیر از
جانب باز نیست بلکه از جانب باز داران است
چون باز داران تصور کنند باز در اجابت تقصیر
می کند و بدین سبب از او سزا میگرداند هر آینه اجابت

او بدتر شود چرا که باز صفت مردم نمی کند و اجابت
نیگونی نماید مگر از بر این نکته او را سیر کردند
و چون باز در او را سیر کردند باز از اشباع
یعنی سیر کردن بپوشید کرد و بعد از آن هیچ
اجابت نکند نیز گوشت و نه بر خواندن و کلاه
که باز در اجزای کلید و اندیشه که صید فوت شود با
باز ملارات نماید و مرغ می اندازد تا باز اجابت
و او را مرغ نیز سیر کند هر آینه از گوشت مرغ
ماندنی شود و بعد از آن هیچ اجابت نکند و اجابت
او بد شود **فصل** هر گاه که اجابت باز بد شود
و بر هر موضعی در وضعی بنشیند باید که باز در در زمر آن
درخت با آن چرخ توقف کند و اگر خود بیکه و تمام

باشد

باشد او را بگذارد تا گرسنه شود و نگاه او را بر گوشت
میخواند تا وقت که او فرود آید و او را با استکی
سیر کردند و میگذارد تا چنانکه می خواهد می خورد
و بدست او هیچ رختی بر نند و نباید که بار را
بر مرغ زنده بخوانند تا عادت نکند که هر وقت
مرغ زنده طلبد هر گاه که از راه بویست باشد
بویست سست کند اجابت او بیکه شود **فصل**
بباید دانست که گاه باشد که بد اجابتی با سبب
ان باشد که باز در او را بیکه کردن ایج کرد **بسیار**
باشد و او شکار نیک که باشد و باز در سبب
حاصل که در شکار کون داشته باشد او را سیر
کردند و بدین سبب باز از اشباع بپوشید

و با وجود آنکه گنگار سیر کرده است و بدین واسطه
سطح حاصل او بر صید کردن کم شود و اجابت او
بدن شود چنانچه حاصل او بر صید کردن از برای آنست
تا او را سیر کردانند چون سیر کردانند حاصل او
برود و اجابت او کم گردد و بدین آن در میان در
است که او را سیر کردانند اما گنگار سیر کردانند
و نمی صید کند چون صید کرده باشد هم در آن نگاه
آن را سیر کردانند چند بوقت تا همچنان باید کرد
تا وقت که معلوم باشد که بر صید کردن حاصل شده
است و هر گاه که صید میگوئی کند باید که او را
سیر کردانند و هر گاه که طلب صید میگوئی باشد
همچنان سیر باید کرد و هر گاه که نیک

بلا رود

بلا رود و صید طلبید هم سیر باید کرد و هر گاه که از
آبهای همین بگذرد اگر آنروز پیش از نیکو باشد صید
او را سیر کردانیدن تا بدین واسطه بر حلقه و گنگار
نیک کردن و طلبیدن و بر بالا شدن نیک و از آبهای
بزرگ گذشتن عادت کند و اگر روزی در غنای نیک کند
و بدو خوشی یا صید میگوئی کرده باشد یا نیکو طلب کند
و یا نیکو بر بالا نرفته باشد او را سیر نماید کردانیدن تا بدین
عادت محمود نشود و بر صید کردن عادت نیک کرد
که اگر نیک در آید و انرا باشد که در صید نماید بفرود
او را طعم باید داد بر مرغی مرده تا اعتماد کند بر نیک
باز او را طعمش بدهند و بر تکرار آن صید نماید
فصل هر گاه که بدان باز نماند که او را اجابت

نشان او است که آب در دهان او بسیار شسته چند نکه
بلد و در زبان او بپوسته شود و باز فریب شود تیر
آن است که قدر اهل التوس بکنند و بگویند و در میان
پاره ها جانه نو کنند و بکنند در میان این بخیاستند
بمدا و آن را صاف کنند و پاره گوشت کجا و بکنند
و پاره های کوچک بزنند و در آن آب نمک بریزند
باز از آن گوشت نمیدهند آه باید دانست که
گوشت را یک است میدهند بطریق دارو میدهند از
پارغزار و قدرت در و بخیستند و باروشن کاه
پانزده دور میان بی باره کنند و باز از میان
حقنه کنند **فصل** بدانکه باز و حیثه را اجابت
مستحکم شود و بر شکار نیز نیک بر اعالیه کرد

بیا اول

بیا اول رگه و را بر صید ارسال کنند با مدا و ان شمش
یا بعد از عصر چرا که در چنین اوقات از تخم میوه کبک
ایمن شبت بر صید عادت کند و بدانند که مراد از آن
ارسال صفت بعد از آن در هر اوقات او ارسال کنند
و همچنین یک که اول بار که با زار ارسال کنند بر تر و پیک
یا در تاج یا تها نماز نماز بر ارسال کنند نیز همان در اول
رگه کند نیز تر بر بند و دوری ایشان و در زاری ایشان
بشتر است و بدین واسطه نیز بریدن و غایب قویست
پانزده و همچنین بدین واسطه فرود آمدن بر زمین
عادت کنند و نیز هر گاه که صیدش فوت شود بسیار
کرد مگر در **بیمه** در میان آنکه جلد جل باز در
جایگاه بیدستی بدانکه جلد جل باز در و نبال باز

باید بش نوری آن برای آنکه اگر از نگاه
در پشت افتد یا زنگاری کرده باشد غایتش دور
کردن جایگاه معلوم شود هر آینه در وقت آنکه چیزی طلبند
که خورد و خواهد که بر بر کنند بنال بجنبند و اگر نه نشاند
نیاید باید است که گاه گاه خود را بفرستند و حرکت کند
آینه طالب درین حالت از او جدا جل او جایگاه معلوم
کردد و اگر جدا جل در پای بسته شود و بر خوردن در برابر
کنند مشغول شود بیا به را نخواهد جنبند که او از جدا جل
برسد و جایگاه معلوم شود و نیز جدا کنی بیا را و بکتر
بشد او را بهتر است چه که کار او بسته به بهر است
و نیز جدا جل در پای او بسته باشد گاه باشد که در کف
او در رود در وقت که او در اخطار باشد و بیاید

که این

که یک نیم جدا جل او سپا بازمی بندند از جمله وقت
ایشان است در تربیت با نواله و علم با الهام
باب ششم در تیر به از وقت که آرام گیرد و بریدن
طلبند هر گاه که با زمیل بریدن کند و آرام گیرد و خواهد
که از راه برانند مرغی بگردند و بر تلخک همه او بر تیرند
و از او بر پی او را می کنند و طبل زنته جان درین
مرغ رود و بدو برسد چند نوبت با وی جانی کند و در
امسال را بماند بعد از آن قرار کرد و ما کن کرد و وقت
که او را را می کنند **باب هفتم** در کیفیت طبع دادن
و سیر کردن بدن با زهر گاه خواهد که با زهر سیر کرد
باید که در میان طبع دادن او طعمه از او باز گیرند
و حال آنکه همان شب که طعمه تمام خواهد شد بدانند که

چه مقدار خورده و چه بچسب مانده و بسیارند چند چستید که باز
 بعضی از طعمه که بویزد پس کردن خود پنهان کرد
 ده باشد و معلوم نشود که چه مقدار از خوردن آن مقدار که
 بدان داده شده ریاده از احتمال و بود از این صفت
 باید کرد و نیز باید احتیاط کند تا در طعمه بیازد
 پیوسته و بچسب همچون ساقها سرع و غیر او چه که
 در آن بی بسیار است که تا به و پدید آید که نکتند و
 تهرند که او را ریان دارد و باید دانست که گوشت
 سینه شتر و دراج و کبک سبب سازد آن کرده است
 چرا که بسبب می در حوصله او بعضی بر بعضی حسید
 می جویند و بدان و از طریق تخم میگذرد و بسیار که باز
 راد و وقت که صید کرده باشد زود طعمه نه هند بلکه ریاضت کند

تالیق زدن

تا نفس زدن مسکن کرد که اگر در آن حالت طعمه دهند
 بخورد که در چون دم زدن و سکون یا بد طعمه دهند و بگذارد
 تا فضا که خوله بخورد و بدست مالیدن او از قهیر زدن تا کمان
 بزرگ طعمه او از این می خواهد در است و بگذارد تا بچسبند و بخورد
 و چون از او خوردن بچسبند او را بشود عادت کند بدست
 بماند چه که بر خوردن او آنچه او را نمودند است ترک
 کردن آنچه او را ریان دارد و تا تر است از آن گس
 سبب او پدید **فصل** چسباید که باز بدست نمایند
 و اگر نتوانند که بر باس او را بدست نمایند و اگر است
 کنند او را بدست چاک و شمش دست بر او نشیند و دست
 بر پیرین او کم میشود و در پیرین آن نیست که باز قوی
 که وحشی است هر گاه که میخورد در میان آب میرود

چون از میان آب پرونی میدوراند حالت
که پره های وی تر بشوند می توانند پریدن چون
در دست مردم می افتد و آنرا آب یار بر دست می اند
و صبح بروی می نشیند اگر در آب می افتد تا وقت
که پره های او خشک می شود می توانند پریدن **مصلح**
هم گاه باز جوشی را طعم دهند و آنرا از قریب پرونی
آورده باشد پس باید که کیسه در پی او رود و نه هیچ
باشد که آنرا در توهم نگاه دارند و وقت که او را طعم
حورذن فارغ شود چرا که اگر در آن حالت به هر طرف
نظر اندازد گاه پشیم که باره ازان گوشت که می خورد
در لوراج از دمان او رود و عزا و کوراج که طعام
در وی می رود و در آن جا یکم بماند بدان سبب

مانند کله

باز هلاک شود و اگر این رحمت برسد نشان او
همچون چشمی یعنی آواز پل در حلق او پدید آید
سر نخوراهر عت محبت تدویدان را در وقت
افت نون سر نمیکند یدت پیر آنست که تعهد
مخوف تنگ از مس بازند و آنرا در آن سوراخ
در آن مانده در کند تا گوشت میان در آن می رود
و گوشت پرونی میدوراند **علم باب هفتم**
در بیان طعمه از باز دور باید داشت باز را
از گوشت مرغ خانگی پدید پزیرید چرا که پشته
آن است که سبب سدی فرج انرا موافق نمی
افتد هم گاه که آنرا بخورد قمره در سینه او افتد و
طعمه او در زیر شک او سخت شود گوشت کوتر کلاو

نیم نیم چنان است هر گاه بدانند که از این
کوشته خرمی باید کوشته از وی دور
دارند و بدو دهند آنچه گفته اند و گوشت
کاوشکم بازرانم میکنند و اسهالی
آوردن چنان نوب بکوه گوشت کاوشیب
سرونی مزاج کج می آورد نقل تیر
میکند بدان ورسته اسهال بدیمی
و هر گاه پسته که قرقره از شکم باز قیاده است بدست
که بستاند قدر حق یعنی سیدان و قدر بخیل
دهند تا با دانه پسته و بکن از شکم با دانه روز
طیالاء یعنی مرغ آبی بدو دادن مناسب است **فصل**
یازدهم در سخن کلهی در باب پنج بازو میگردانند

باید دانست

۱۷
باید دانست که چون که چون بازو خوردن گوشت
آدمان نماید برخی چند مانند که بزنها که مردم را میگرد
او را پیدا آید و دوا می چند که مردم را موافق باشد
آن را هم موافق می قند و نشان نشدستی باز است
که آنرا نش طحی باشد و حسن و زکاء او میگوید و حدیث
چشم او می باشد و دیگر آنکه آنچه از طبع او بی نیکی
شکم او می رود مجتمع و بهم پوسته پسته و گردمانند
کوی همانند و دیگر آنکه سداخ او یعنی سر کین او
پوسته پسته و از همدیگر بریده پسته و او نش سطر باشد
و آخر سخن باریک در وی آبی پسته و پسته کین او
بدان معلوم شود که بگوید او کنت بگوید پسته و نرم فوج
و سیاه دان نشک باشد همچون آب **فصل** گاه

باشند که در شکم باز باد پیدا آید سبب آن سردی و خشم باشد
که بدو رسد و چون باو در شکم او افتاده طعمه او منضم
نشود و ذرق او خشک گردد و سرکین او باره باره پروا
آید و در وقت پیشرو زنگ او بزودی گمراید و چنان نماید
که گویانگ ریزه است و بعضی در آن در اندرون شکم
او بسته شود و شکم ریزه گردد و این پنج تا ندر پنج
که مردم رسد و نشان آنکه طعم او منضم نیافته باشد
این است که سرکین پخته پروا آید و سفیدی او
سفید باشد و نرم دلرج بشود و اجزای او با هم بسته شود
بالقوالب **باب دوازدهم** در بیان نشانه های
رنجوری باز هرگاه در ذرق باز معنی سرکین او سبکی
درشته باشد و پاپی رزق می اندر زرد و یکی در پچی

و دم را در ایامی افتند و بآب خوردن
حسرت نمایند و پرنای پهلوانی او بریزد
و نشط او کم می شود و چشمهای او تیره میگردد
باید درنت که او را رنج بدید آمده است
حقق از اهل روم که در این فن استادند هرگاه
پند که پرنای باز بریزد و باکهای او پست
می شود و پرنای او در جایگاه او قرار دارد
نیت در کف او بر خندان نمایند که گویانجا
دارد که بر او نشسته است از او باز بخت
نماید و او را عیج مکنند و باید درنت که از
نشتمای رنجوری باز او پست که استغاض یکی
او یعنی خود را افتند ندان پست باشد و ان

دالات میکند بر آنکه اور بعضی یا غرض یا صدمه
یعنی کوفی رسیده بشه یا با دی در پشت او شاده
یا آنکه تخمه آهن دارد پشت و پهلوی او را میخورد
هر گاه که چند وقت استقاض سر و گردن خود را
نمیچنانند و همچنانکه دیگر اعضا را باید دانست که رخ
در گردن و سر دارد و هر گاه که چند طعم در زیر شکم او
است و همچون آتش است و در حوضه او کوه
سخت یا بند و چون دست بر آن نهند ضامن
که سنگ ریزه است باید دانست که باز رخ دارد
والله و علم بالحق و رب **باب سیم** در بیان
نشانه های شدت باز وقت که شدت شدت
که خوارند که بشود که باز تن در است و برخی

دلم

دانشه به رایل شده است میگفت طین فر بگرد
و در آنجا نگاه که از شکم طعم بریزد میاید با بند و پشت
بگذارند و با باد نگاه کنند اگر پشت که میان است
گاه اول است و تا آخر استخوان سینه کشیده است و دست
ایستاده و هیچ سستی در آن نیست که باز نشد است
نشانه دیگر آنکه اگر بمقتضای خود از دانه خود روغن
بر میگردد و پیکار از جانب سمت و پیکار از جانب
هر گاه چنین کند شدت شدت و اگر در ایما از یک جانب
روغن بگرد یا با دی در رسیده بشود میاید و دیگر آنکه
در وقت که طعم خورد و طعم در زیر شکم ندارد اول
به اول اگر چنین بشود و طعم او در زیر با بند از دست
که خورده بشود در بلا جمع میشود باید دانست که باز از تخمه

می آید

در سج دارو الله و علم بالقواب **باب چهارم**
 در علاج کلی بازه گاه باز از شرح بیشتر ملاحظه که
 امکان است بر آن معروف طرزند که انرا فرم کرده اند
 چرا که ممکن است که چون فرم شود پلانکه علاج کند
 ریج از وی سرور گردد و اگر نیز احتیاج قسم بیدار است
 ام اولی اوست که او فرم شود و هیچ چیز لایق تر از
 کونت میس فریه بکتر نیست کونت میس فریه
 بکند و شتر چهار شکست زنده و رک و پیه را از وی
 دور برتند و انگاه او را در میان آب کرم فرو
 برنند تا شسته شود و پروان کشند و بکنند زنده تا سر خود
 در سه روز پیاپی بیازید بند و روز سیم کونت که تر
 فریه بدود بند و سه نوبت همچنین کنند تا نیک فریه

نموده این

و همچنین کونت موش که چک یا شتر نو کونت
 سیاه و کونت که نیک یا کونت که چوک یا کونت
 مرغ خانگی سیاه اگر باز از موقوفه شده دادن ام
 غبار باشد بهترین چیزی از بهر فریه که در ایندن باز
 کونت که تتر است ولی انکه او را بکشند بدود
 تا از کونت او بخورد و خونرا ام بخورد و الله اعلم بالصواب
باب پنجم در تدریس باز چون انرا شرح نموده شد
 هر گاه پینه که بر لیکن یا زبردگی می گرانند و سیاه
 او عینظ است بیاید دست که باز را شسته است
 تدریس است که او را در خانه باریک بر بند و کرسنه
 دارند تا وقتیکه شخم را بل شود انگاه چون انجا
 که انرا طعم دهند سه لغو کونت شتر که کند و قدر

باب پنجم

سپند با بخسپیل بکند و در آن گوشت نمایند و
بدو دهند و او را بگذرند تا بسیار آید بعد از آن که
اصیغ باشد قدر گوشت در آب کم بخیسند
و بقیه رند و بدو دهند تا پدید آید گوشت بویخته
که در یک بکری او می نمایند یک ساعت در میان آب
بگذرانند بعد او را با یک قطعه و اندک کم کردن
و گوشت را بوی خیسیدن و بعد از خوردن و در آن
ناخ خوب است و در آن **بیت تردم** در بند پیر باز
چون آن سبب سسکریزه باشد هر گاه با زار رخ
سسکریزه پدید آید نشان آنست که حیثیت
را بر هم می نهد و بیکرین او سسکریزه باشد و نشانه
باز تنگ کرد و حد عاتق او در گوشت در وقت کتین

بیت تردم

بر کسین افشانی

انداختن و نشان دولت که نشانه گاه را
بمستقار خود میخورد و بدین است که پیش از آنکه این
ریج بکین کرد و قوی شود و از آن بسبب که بر سر
آورد و در ملازه او اکان افتد چنانچه بچه کانی
می افتد و قوت که شکم ایشان بسته میشود از آنرا علاج
کنند بدین گونه که مذکور میشود بکند قدر بخسپیل
بدو دهند تا ماد که در شکم او پدید آید و بوی خیسند
بگذراند و بکشد و قیره و بچه از شکم بگذراند
و بچین گوشت فر کوش در زینت و روشن کردگان
چین نیدن و دادن موافق است و بسیار است
که در پیاب زینت بهترین در رو ماست و اگر باز
کوچک و اندک است که دارد و دهند باره فایده

و باروغن شیر بخت و شکر بخوردن داند تدبیر دیگر
 بیض صفات و قدر از جگر کوفته پاره پاره که پاره
 یا سنج و این که جگر و زهره کوفته هم وزن نموده تمام را
 با هم بول گودکان داخل زهره کوفته هم و سر او
 بر سیاهان بپزند و هم سر او را بدست گیرند و او را
 بخورد باز دهند چون در شکم او قرار گرفتند ویران
 گنوده شود ریسما را بیرون کنند و زهره را در شکم او
 بگذارند تدبیر دیگر است قدر روغن کاه و فلفل
 و نشا در سوده و با هم یک سیاهان میزد و با زرا بدان حقه
 کنند تدبیر دیگر پارسند بذر آبلیم و تخم ترب نشسته
 و جملدن و کرفس و انکور و رازیانه را هم یکسخت
 دانه و تمام را بپزند و در میان پوست موش کوبند

سفید بود باید داد که با در آب کشند و طبعش گرم و تر
 شود تدبیر دیگر که گاه باز را سکنجیه شد از اسهال روز
 گوشت موش کوچک بدهند بعد از آن که موش بزرگ
 فریب بدهند **فصل کاه بسته در لیس سکنجیه پیرا**
خوردن میکند چون جنین بسته و خون ازین پیرا
 پیدا آید پاره روغن تخم پیرا بکار برند و قدر شکر
 شکر سفید در آن ریخته و بودهند و سه روز ریزت
 بودهند و تدبیر دیگر که تخم کویک بپزند و پوست او را
 بکشند و گوشت او را با روغن شیر بخت بخورد بعد
 از آن بگردند تخم شبت و کرفس و سنج تراب و راز
 یا سنج و فلفل بگویند و باروغن شیر بخت با نیزند و
 از آن بود حقه کنند و تدبیر دیگر جگر کوفته بگویند

با روغن

بجزرد آن دهند تدر دیگر قدر شکر سفید و سفید
میان زهره گویند کی آید و بخورد باز در تدر
دیگر بکنند قدر سنجبر سفید و روغن کاه و اینک نوشتند
چند آنکه بر یکجا زهره روغنند و در میان فی پاره
کنند و باز از ابدان حقه کنند تدر دیگر بکنند
قدر تخم حرر و تخم ترب و تخم کرفس و سکنجبین و تخم
اندازد از هر یک یک جزو مساوی و بوره ارغوانی
پنج جزو تمام را بکنند و بپزند و بعل کف که قهقهه
میزد و حبه مسازند هر یک بمقدار دانه اعلی او
محول باز زنده تدر دیگر آنکه روغن فروغ که آنرا
بلک است گویند گرم کردنند و با کورت ساقینند
و بیاز دهند و در مستان روغن را گرم کردند

براش

براش و در تابستان کورت را نجیب نهند تدر
دیگر باز حقه کنند و روغن کاه و روغن کنگد و اگر
اینها سفید نیاید قدر روغن در و لادرو و در ابرام
دیگر بکنند و با غسل ساقینند و قنبرت کاه با روغن
بدان بخارند تا بدان حقه کنند و نگذارند که خنبر
از آن در شکم او در رود و یک عمت آنرا در
انجا بکاه کنند از بند **فصل** هرگاه با در او روغن
تیز دهند باید که در او میان قدر آب سیرینند و در
میان یا پاره در کوی او افکنند باید که آب
نباشد **باب هفتم** در تدر با چون او را رخ در
نشست کاه باشد هرگاه سینه که نشست کاه باز
شک شده است و دایما او را میخوردنش کاه

اورا بر روغن شمش باریت یا یا من سفید پاره
شمع که بازفت و زیت که اخسته باشند طلکند
تدبیر دیگر مقدار یک تخم دشت در سفید و اندک کنگر
و هیلو زرد و دوده و آنه خردل تمامت را بکوبند
و بار روغن کاه بکشند و قتیله صید بکوبند و بدان
روغن چرب کنند و باز را بدان حقه کنند و بگذارند
تا در اندک رو بگذارد و بعد از او قتیله را بر و کند
و سه روز زیت بخورد او دهند و هر روز با
پاره گوشت و اندک علم **باب چهارم** در تدبیر
لذکر گردانیدن باز هر که خواهد باز را لذکر گردانند
موش لذغری که از کرسک مرده باشد بکوبند
و بدان دهند لذکر گرد **باب پنجم** در تدبیر

دقیق کار

دقیق که از جوارح یا بد پاره روغن و کھوی او زینند
و بعد از آن اندک طعم دهند **باب ششم** در تدبیر
باز و قتی که رنج رکام داشته باشد هر که چشم
باز بهم می آید آن رکامت تدبیر اولست که
اول روز اندک روغن خوشبوی در بینی او زینند
روز دیگر اندک کوش در روغن کاه بخورد او دهند
روز سیم اندک تریاق و فخریم نمک در بینی او
قطره ریزند از آن نهایی رکام اولست که چشم
فرو میخوابد و چشم را بر دوش می نهد و آب
چشم او می پالاید چندانکه بر آن بدان آلوده می
شود و در چشم آن آب پیدا می آید و سبب آن
از دومی باشد که بوی رسیده است یا آنکه گردان

افلاک باشد اما نشان آنگهان است که سیه
 مدزه ان سفید شود و در هر دو چشم آب سرد باشد
باب بیست و نهم در تدریس نازی که اگر در خانه است
 یا به هر که بپند که باز در ایام این را خوش میکند
 و بدان موعظ است و معتقد خف و بچکال سوراخ
 میکند و بر خواریدن جانور می نماید باید در دست
 که کرد خانه بوی رسیده تدریس آن است که بعد از آن
 در خواهد شد **باب سی و دوم** در پر باران
 او را ریح آنگه باشد یعنی خوزه نشان آنگهان است
 که ذکر شده است و گاهی باشد که باران آنگه باشد
 و باز در در محلی آن تمام آن افلاک آن آنگه بر
 اورد و او را صرف خوانند تدریس آن است

در چنین

در چنین حالت سحر روز را طه کند بقدر روغن کوه
 و فلفل و دیگر فلفل با آب ترب بهم طه کند و دیگر کند
 و فلفل و خر طه کند و دیگر ترب این شما طه کند و دیگر
 زشت در ویل که در روی بچه گان می مالند بگویند
 با هم دیگر با فیر نند و اندک از آن آب ترب
 با هم بیشتر آن بر سر سر مرغ مدزه او را سحر روز
 طه کند و دیگر بگیرند زنج ارمنی و نونق ارمنی از
 هر یک یکم تقار و نیم و فلفل بگویند و به پزند و با غسل
 پانیزند چنانکه کند باشد و بر سر سر مرغ مدزه او را
 طه کند یا بر سر طه بعد از آن او را سحر که بگویند
 و بر روغن گل طه کند و دیگر قدر بل شتر به پزند غلیظ
 شود مانند خنجر و آن را طه کند و دیگر مقداره چهار

درنگ زنگار و دود و سنگ دوده که در خانه اتان
 باشد و قدر غسل با هم پاشیند و طه کنند و دیگر مقدار
 دود رنگ ازت در و یکدم زریخ سفید باروغین
 بخت با هم پاشیند و طه کنند بعد از آن از آب که
 بوشند **فصل** هرگاه باز پرنای خفه بر کند بسنگ
 که بروی افکند باشد با نوبت در سفید در بینی او نهد
باب در تیر باز وقتی که خفه بسیار
 افتند هرگاه پسند که باز خفه بسیار می افتند
 او را در روز روغن کاه و بیداد در روغن سیم
 بگرد و زبانش پرود کنند و در آن سوراخ گویند
 زبان آن است چهار قطره روغن شیر خشت چکانند
 و در چهارم بگرد قدر شنبلیله و قدر کند روغن
 سنجبر کند

و اینها

وانه که خیارشخ تمامت بگویند و با یکدیگر پاشیند
 و خوشی گوچک را پودت بر کنند و گوشتش را شنگ
 گردانند و قدر از آن دار و چند آنکه بر سر کار در برد
 با و پاشیند و بخورد باز دانند سه نوبت چنان کنند
 و در نیم روز گوشت میش جان دهند و روز دیگر
 گوشت بگوگرد دهند و بهترین تدبیر آنست که بگرد
 بگوگرد که فرود در کلهوی او قدر سر که ریزند چند
 پهلوش شود انگاه از او پیشانی باز اندازند
 تا آنکه او را بخورد و بپزد آنکه از آنست **باب**
 در تدبیر باز وقت که گرم در شکم باز افتد هرگاه
 پسند که باز که پرنای خود را بر می کند یا پسند که بالا
 کعب آن اماس کرده باشد نشان آنست که

در شکم آن کرم مشاهده شد همچنانکه گدودانه در شکم
 مردم می افتد تدریجاً آنکه آب انار در آنه ترش
 و بکند و گوشت را در آن بخیسانند و بخورد باز آید
 و دیگر بکند قدر نوبت در روغن سیل و قلعین بکوبند و
 باروغن کما و سایر نیز بخورد باز آید کرم آن
 باز آفتد و دیگر بکند قدر قطر آن شامی و در گوشت
 و بدو دهند و دیگر قدر قلعین بکوبند و با گوشت هم
 بپزدانند و دیگر آنکه خود بقیق بکوبند تا چون سیر
 شود و سه باره گوشت عسل طلا کنند و بخورد باز
 آید **مانندت پنجم** در تیر باره وقت که
 نفس بندگند هرگاه است که باز نفس بندگند
 بیاید در آنست که صدمه یعنی کوفتی یا سقطه غیره

دیگر سده

رسیده باشد با نمکی با نمون او جمع شده است پدید آید
 که قدر مویزها باروغن کل بخورد او دهند و دیگر مویزها
 باز بدان دهند و دیگر مویزها باروغن مویزها
 دهند اگر بعدی نفس او از بلغم باشد آن او
 است که باز فریه باشد چون دمان او را بکشد
 آب دهن او مانند سرش و این در رتبه
 می باشد از سرهای که بوی رسیده باشد دور
 تا استکان نمی باشد تدریجاً آن است که کند
 نیک آب بند و نشان نیک آن است که چون
 او را بشکند میان او سفید باشد می باید که گوشت
 او را برکتند و درون او را جمع خاک کجورا
 اگر مرغ خاک را از میان نرسد باز آید از آن

یکمند چیزی شخ و زنگار و فوش در و زنج سبغ
 و کف سیاه و زنجیل چینی از هر یک مقدار
 یک تخم گندم است را بکوبند و باروغن کاه
 و آب پزائند چنانکه آب برود انکه او
 پاره رگوی پالند تا روغن سردن آید
 او روغن راسته قسمت کنند و به سکه نوبت
 ساز دهند اما باید که یکروز بدهند و یکروز نهند
 و باید که پیش از آنکه این تدبیر کنند روزی
 چند او را از بند بیکه بخورد او دهند تا اندک
 او را نرم گرداند و دوروز یک از او روغن
 دهند طعم مرغ خاک سیاه سازند یا کبوتر
 یک فریب و دوروزی که از او روغن دهند

باز

بر آب پیش باز نهند تا می خورد و قوی کند و اگر
 بدین تدبیر یک نشود پس بند زنجیل و فوش در
 باید شیر زان که دختر دلمه باشند یا میزند و با
 شیرین یا میزند و آنهاست زنده هر یک بکند
 یک فلفل با بادان چهار وانه از آن بخورد
 باز دهند با گوشت میش بهم تا کند و در وقت
 میان دو نماز روز را زانرا گوشت بکند دهند
 یا گوشت کبوتر روز دیگر هیچ خبرش نهند
 روز سیم پنج وانه از آن آنهاست با گوشت نهند
 و در وقت میان دو نماز کبک یا کبوتر دهند
 روز چهارم پنج وانه دهند هم بدین گونه هر نوبت
 میکند تا بدو و از ده وانه رسد بعد از آن ده

روز گوشت سگ چپ دهند بار و عن کیند یا موش
 که چو چون سر کین او سفید شود و نفس کوتاه
 که و بیاید و ازت که شد رت است و اگر
 بدین تدبیر باشد رت نشود و دوازده روز آنرا
 گوشت خوک باید دلون و روز با زدم از آنرا
 سسغ و کندس یک چنانکه سسغ او کفته شد بچینه
 که میان او سفید باشد بگردانند و پوست او پندازند
 و بگویند و اگر کیند هم بگویند سگ باشد و آنرا با
 سه پا گوشت بخورد اندمند و آنرا در خانه گرم
 یا آفتاب بپزند و در پیش آب نهند چون قی
 کند و در گوی او پنج قطره روغن کیند یکسانند
 روز دیگر کبوتر یا کبک یا موش بخورد آن دهند

بهر روز یک

تدبیر دیگر بگردانند ختم تراب و بگویند و اگر با آب
 نیم گرم بگویند و صاف کنند هم لدین رت دور
 سکوی او ریزند تا که کند تدبیر دیگر بگردانند
 و جبروت در سفید و زرنج سسغ و زنجبیل از
 هر یک مقدار یک نخود و یک سیاه سسغ
 نخود و فلفل یک جهت تمامت را بگویند صابون
 عن کاب و برشند و او را به سه قسم کنند
 و در سه روز بدان دهند اما یک روز دهند
 و دیگر روز دهند و هر وقت پس از آنکه دارد
 دلها باشند شش پا گوشت بدان دهند
 وی باید که پیش از این تدبیر او را صفا کنم
 باشند و روز دیگر طعمه او مرغ صفا سیاه

خوب باشد یا کویتر باشد تیر دیگر بکند قدری
فایتد و سپر کوفتند و بخورد او دهند تیر
دیگر تیر را میان آبی کنند و قدر روغن کافور
در او بریزند چند آنکه در کجند و در آتش نهند بعد
از آن بیرون کنند و بگذارند تا سرد شود
بخورد او دهند تیر دیگر کوی در زیر آن کنند
چنانکه دو کوز در یک کوزه باشد و چوب لکوز
در آنجا بسوزانند تا گرم شود آنکه از آنجا
آتش بیرون کنند و باز را در مندی بی بچند
و در او کوی دهند قدری در وی بیفتند
و یک خشت در آنجا نهند و باز را در سر آن
خشت بدارند تا گرمی بدان رسد و از پی

ادبی

۱۰
۱۰
او چنانکه چینی از پی اسپ بیرون آید می نرسند
پس از آن آنرا از آنجا برد آن دو مرغ خاک
بدان دهند سه روز دیگر می و یکروز از آن در پیش
چنانکه باشد **باب هجتم** در تیر باز وقتی
که جانور در سر آن افتد قدری موی می بد آن
دلو و کله در یک نخود حلیت بدهند که او را ب
آورد چون عطسه کند بسیاری از آن جانور از
وی بیرون افتد **باب هیتم** در تیر
باز وقتی که او را سر رسیده باشد هر که با
سر برسد و از آن رخ نماید او را حقه نماید که
خیلی نیش از این شرح دلفشده تیر دیگر باز

در میان مندی بپسند و در که گرم کف باشند
بدان صفت که ذکر فرشته بارند تا عرق کنند **باب**
پنجم در تدبیر باز وقتی که باد در شمی وی
افتد هر گاه که باد در تن باز افتد است مانند قدر
نمک و نیلگو بگویند و در میان کیمه کنند و قدری
زید در دیک اندازند و او کیمه در او دیکند
و به پزند تا دو سکه جوش بر آورد و پاشند
و کیمه در میان روغن پمفشارند تا طعم وی
در وی برود و آن گاه روغن سه سه دگر اند
و بخورد باز دهند تدبیر دیگر بگویند که بر یک و قدری
سیخ و بدان دهند چند آنکه اندرون او پزند چند
نوبت آب بدان دهند تا خشکی سیخ بدان اثر

نگهدار

کنند و آنرا در زرد میگریند و روزهای دفون
و هر چه در اندرون اوست بیاز دهند چند نوبت
این نوع باید که **باب ششم** در تدبیر باز وقتی
که او را در پشت باشد هر گاه باز را در پشت
او را در جایگاه باید بست و در بلندی سر او را
پر آب بپاویزند و ظرف زیر زرف بجوال در
سورج کنند تا آب بر پشت او در میان کشوی
او بچکد و پاره گشت باروغن کرده کان و نیز
بخورد او دهند دیگر قدری شراب با پال زیره
هم بر سر آتش جویشتند و پال غنچه در
میان آب شراب فرو برند و هم چنان گرم
پرود کنند و باز بدان مانند تا الم شوق

چند وقت چنان باید که **باب سیم** در تیر باز
 وقتی که او را نقرس باشد هر گاه که بازه پنج نفر
 باشد جبهه را از پای او پروان کند و طبع کند
 کبکند و دهند و اگر کف پای او آما سر کوه آما
 بر پیش نرند خونرا که در ای پروان آید با پای
 آب با نرند و قدری سحیح عربی و جود و جوی
 و سفید چشم مرغ و زعفران در آن اندازد و کما
 گویند و کفهای او را بدان طبع کند **باب سیم**
 در تیر باز وقتی که شبش در وی افتد هر گاه بازه
 شبش بید آید از آب گرم آب بپزند و بکند از نقرس
 نام کند و شبان با عرق بهم پروان افتد و بجای
 آن کفها و ساقهای او را بنویسند **باب سیم**

کبکند

باب دوم در تیر باز که انرا پنج رسد و او را نوم
 گویند گاه بشتر که باز در آشیانه خود پهلومی نمود و چنگال
 جوج میگرداند و آن جراحت در اندرون باز بیهوش
 میاند و پوست پرویز خشک میشود و هر گاه اضطرار
 میکند باز لاغر میشود یا انرا بر صید پرندگان جرا
 حت در اندرون او کشاده میشود و بریم یعنی حرکت
 در اندرون او می پاید چرا که راه پروان در آن نبرد
 بسبب سختی است و بدین واسطه باز هلاک میشود
 تیر آنست که آنرا سه روز موش کوچک بشیر
 ۴۰ دهند بار تا نرسد دیگر حلیلت در سر کس
 بخین تند و بخورد که تیر یکدیگر دهند و روز دیگر پاره
 آب بدان دهند **باب سیم** در تیر باز

در تبریز با وقت که بختند باز بر بنام از دور وقت تو کند
 باز بنامند ماه گوشت که در صوم پیش شنبه و سه و چهار
 و در این وقت کنند و وقت از هر روز بعد از این
 به سر کار بگیرند و با گوشت یا مرغ و بیاز دهند و
 دیگر شفق عدد و حقیقت یعنی بر سوخت در مدت
 پنج روز بدو دهند و گاه گاه اصل التوس گوشت و ختم
 در گوشت کنند و بدوید و دیگر قند که انرا الکی چو عا
 شند بگردانند پوست او بر کنند و در روغن شیر
 بخینند و چون روغن را بخود کشیده به انرا
 بخورد باز دهند و دیگر بگردانند حرارت و آن گوشت
 که در میان خاک شنبه در زیر دیوار است و دایره
 از خاک که خود میکشد شفق عدد در آن پیاورند

و فلفل در آن

و خشک گردانند و گاه گاه گوشت بخورد باز دهند و دیگر
 گاه گاه گوشت خفصع و گوشت ۷۶ بدان دادن
 مفید است و سایر دایمت که در این حالت بزایح
 چنان باز چون گوشت گوشت بگویند و گوشت بگویند و بر سوخت
 بچه و قهوه نباشد که با گوشت ایشان بخورد و اندک گوشت
 با روغن که در کان غیر جوز و زیت یا مرغند یا گاو
 یا گوسفند گوشت را در آن بخینند تا قوت روغن
 تمام بگردانند و بخورد باز دهند و این گوشت
 گوشت خنک گوشت خشک کرده بر گوشت بدهند
باب سنی و چهارم در تبریز با وقت که آغاز پیران
 کنند هر گاه که باز آغاز بر انرا قاشن کنند میاید که در
 پاره روغن بیشتر خفت در گوشت پسرند و بدان دهند

خاکوش

تا بخورد اندرون او نرم گردد و پریای که بر او درخت
 نباشد و مانند کسی که نشسته نشود بیاید و است که اول
 اوست که با زرا بر آورد و محال که عادت نکند جدا کند
 باشد از حضرت داروسلم میانه بکند از دارو کردن
 بسیار رحمت میاید و خوبی بدینته میکند و زرد کردن
 با زرمیاند و اللو علم بالقدر **مغالات سوم**
 در کس حکمی ترک و پیرت **باز باب اول** در وقت
 یکد و بد با زو من کجی در باب **و با حاتم** در زنجی
 باز و پیرت و چگونگی نگاه داشتن او **بسیوم**
 در پیرت باز وقت که آنرا از فوسفور تصفه پرون
باب چهارم در تدبیر باز وقت که نو آورده باشند
باب پنجم در تدبیر باز چون آنرا در دوجراتی از اندرون

بیش

باشد باب ششم در تدبیر باز وقت که آنرا از پنج
 خوره شد **باب هفتم** تدبیر باز وقت که آنرا از پنج سنگزده
 باشد **باب هشتم** در تدبیر باز وقت که آنرا از پنج بدن باشد
باب نهم در تدبیر باز وقت که لاغری باشد **باب دهم**
 در تدبیر باز وقت که آنرا اطعمه خوردن کم شود **باب یازدهم**
 در تدبیر باز وقت که بولها و پایهای او است شود
باب دوازدهم در تدبیر باز وقت که پرهای او چو پیر
باب سیزدهم در تدبیر باز وقت که بشک از زرد و زرد
 و انگس کند **باب چهاردهم** در تدبیر باز وقت که
 از پنی و دمان او خون بیرون آید **باب پانزدهم**
 در تدبیر باز وقت که آنرا در دو و سکی باشد **باب شانزدهم**
 در تدبیر باز وقت که آنرا از خم رسد **باب هیجدهم** در

در وقت که از پی لواب مرود **بسی ام**
 در تدبیر باز وقت که از دو دو کرد خانه زخمی ناید **ب**
سی و یکم در تدبیر باز وقت که خزیه چشم او رسد
بسی و دوم در تدبیر باز وقت که چشم زخم رسد **ب**
 در صفت نیک و بد باز سخن کلی در آن حکمی ترک گویند
 و بهترین و فاضلترین باز آنست که تناوب باشد و
 سرش بزرگ و سینه اش فراخ و چشمهاش خوب
 مکتوب باشد و سقیماش سطر و پشش فراخ و کتهدکی
 او فراخ باشد گویند باز که با وصف باشد هیچ باز
 بدان نرسد و بیاید و آنست که باز او دیگر مغان
 شکل را بر آن نچایرسد و آنرا نشناختند که بروی پد
 می آید و محال است بیاید نمود و گفته اند جمعی بر این

تدبیر باز وقت که از آنرا بچی رسد که آنرا سطر ردن گویند
بسی و سوم در تدبیر باز وقت که از آنرا بچی رسد
بسی و چهارم در تدبیر باز وقت که خاندان کند **ب**
بسی و پنجم در تدبیر باز وقت که آنرا بچ نفوس شد
بسی و ششم در تدبیر باز وقت که آنرا بچ نفوس شد
بسی و هفتم در تدبیر باز وقت که آنرا در سر باشد
بسی و هشتم در تدبیر باز وقت که بر خوردن جرمی
بسی و نهم در تدبیر باز وقت که شبش در وی باشد
بسی و دهم در تدبیر باز وقت که آنرا بچ بوی رسد
بسی و یازدهم در تدبیر باز وقت که آنرا بچ بوی رسد
بسی و بیستم در تدبیر باز وقت که آنرا بچ بوی رسد
 در تدبیر باز وقت که قوت او کم شود **بسی و بیست و یکم**

باز وقت که از

برایشان موکل باید کرد و این تمام است و در کسر
 باشد و این نیز اینگونه نگاه باید داشت در پست او و کتو
 قیام نماید و فرجه اندکهای ماضی بکتابی ضد که در جز
 ایشان در این علم بجهت است تا کرده اند و پانصد که
 در وقت بروز غایب تر بود از کتابها بمن آوردند و در
 این اوراق ذکر او خاتم کرد باب **دوم** در سخن
 کلی در تپیر باز و چگونگی نگاه داشتش او باید دانست
 که در تپیرت باز و دیگر مرغان گلهای اصل این است
 که از بهر ایشان باز داران نیست اختیار کنند در مانی
 دانا و بزرگ و خدمت کاران عاقل متفق که صحبت
 و خدمت نمایند و بدخوی و ورستی کنند بلکه مردمان
 ساکن و آرمیده و خوش خلق باشند و باز را اینگونه بزرگ

درین نگاه دارد

و نیک نگاه دارند و میلی تمام بیا زو و بزرگاری در تپیرت
 و نگاه کردن دوست دارد و باز از نرم و تری و کرد
 خانه و دود نگاه دارد و خوب همه و مصلحت است نرا برد
 مان مست کند از زنده و نیکه بر خود سنج و مکتب
 باشند بلکه باک نیکداریت نراس ز کارگی و سکون و
 نرمی تپیر کند از زنده و نیکه است نراه پست و نیکو باشد
 هرگاه که باز از بهر نگاه اندازند است تا باید کرد تا مرغ
 نشسته باشد اگر مرغ در پریدان باشد و باز از بهر
 اندازند بوی نرسد ممکن است که از آن مرغ باید و
 باید داشت که مرغان گلهای نرا تپیر باز میگرد
 مگر این نیکه باز در چشم و از نباشد و یا آنکه در این علم است
 بغاقت و یا آنکه تپیر باز نیکو است ناخته باشد و آنرا ایسکو پیر

نماز قمر باشد هرگاه که باز لشکر خود خط کند و در
 زمین افتد البته اجابت یازد از کف تا وقت که آیش
 یابد و چون آیش قمر باشد و اجابت کند کوتی بیان
 بیداد و بیداد است که مرغان لشکری را بیشتر ترک
 میرسد از آن است که لشکر را زوی برود و او پیش از آنکه
 آیش یابد بخوانند پید کند که باز او دیگر مرغان لشکر
 برادر جایگاه بلند که هوری او خوش باشد و در میان
 مردم بیداد است و بر دست بر بیداد است و بر هر گونه
 اسپان مختلف بر بیداد است تا بر هر مان مختلف و
 اسپان مختلف افسر کرد و بر مرغان و بر مرغان است
 اعیان نیز نباید انزالیدن و شین و چرخ را تا وقت که
 بر لشکر اندازند پید کند که کجوتر با آن باشد هرگاه که باز
 نماز قمر باشد

نماز قمر باشد و از آنرا بر لشکر را کند و بخوانند و دو
 سه بوبت اجابت کند پید کند که آنرا طعم دهند
 از کوتی و آن روز دیگر با زرا امید نفع آیند و
 پید کند که در هر سه روز قدر حور رش میزدند هرگاه
 خوانند که باز او چرخ و دیگر مرغان لشکر را بر لب
 و کنگر اندازند پید کند که پیش از آن بطی یا کلنگی
 کشته پیش او آورند و آنرا از آن بر گردانند پید
 کردن ایشان دیگر گردید و قصد ایشان کنند
 پس او را بروی اندازند تا در خشتی نرم تا از کنگر
 که لشکر کند بروی کند تا نشود نرسد چون آنرا لشکر
 کرده باشد آنرا از آن سیر کرد امتداد چند بوبت
 همچنین لشکر کنند و بیشتر ایشان دیر شود و پید

که بیا زرق و مدار و نرمی نمایند تا از لطف و کلمتک
ایستج بوی رسد و از لطف ربا نایستد که اگر با وی
رفق و نرمی کنند و از کلمتک و بطایب استیاید و
دیگر لطف میل کنند و با نمک و امیکه با زعفران
و کنگر کنند آنرا بر دیگر مرغان بناید از لطف بسیار
که اول بر نر و کنگر بناید از نر و از آن بر دیگر
مرغان ارسال میکنند و چید که با نر از نر کنند
و قوی باشد بر مرغان نرک نر از نر
که اگر کچک باشد بر مرغان نرک ایستد
هدک نشو **باب** در تهر بار که خواهد
از قریطه پروان کند هر که که خواهد بار
از قریطه پروان آورد با آن گوشت پاک کرد

بهار

و با گوشت خرچنگ و گوشت خوک یک که هنوز
شیر خورد و گوشت کوش بخورد او دهند و آب
در پیش آن دهند و در شب در روز و در صبح
درخت سید در پیش او دهند و از انواع گیاه
در پیش او دهند و گوشت را با روغن کبک
بخورد او دهند و بگردن خود قوی و به نر و پیش
بگردن و در پیش او دهند تا بخورد و خور را
و خون مرغ خاک و خون مرغ با او
مفید است **باب چهارم** در تهر بار و قوی
که او را نر آورده باشند باید که یک روز بگذرانند
تا آب ایشان یابد و هفت روز شیر با شکر و عسل
دهند پس از آن آب خنک او منقول شود و به

نرمی و تالی بکار آورند **باب بیستم** در تدریس
چون از راه دروی و جراحی در اندون باشد
چند وقت که باز را بچ و در اندرون از
چند سبب است یکی که ضربت بدان رسد یعنی ضرب
بوی زنند و دیگر آنکه جراحی در اندرون او
رسد و ریم کند نشان او بود که نفس میزند
و بر خومی لرزد و بر طرف چپ و راست
نظری اندازند پیرا نیست که قدر سهوی با عمل
چنانچه در بقدر نیم محقق و نیم ملحق آب در او کنند
و در کوی باز زنند و او را در فرط طبع نهند تا نیز
شب بعد قدر گوشت که سفند بدان دهند و تا
روز دیگر از این داره بوی نهند تدریس دیگر

الذی

و بیخ چون ریم که باشد اصل سوس بکنند و سرد است
بزنند و از آن آب مقدار سه محقق بوی دهند
چون شب شود گوشت که بوتر بوی دهند و دیگر راه
از این داره نهند و دیگر بکنند با بهای آتش
که از زیر مظهر آن همگان بیرون می افتد در او
وقت که آهمن را گرم می کنند و مظهر را بر آن
می زنند قدر نیم گویند در سه لقمه گوشت بکنند
کنند و به باز دهند و باز در دست بگیرند و در
کنده گذارند و طعم می دهند اگر از وقت آنکه
این داره حوزده باشد چهارده روز بکار آید
تا نفس او بکن شود از این در حدی شود اما
در دو که سبب ضربت به بهلوی او رسیده باشد نشان

آن است که نفس میزند و تن خفوی رفتند
 و کوشش خسته می باشد تا بر آن است که آن
 در جوی گرم نگاه دارد و از ضرب کت که آنرا
 عدان کت خوانند بالا گوشت میگویند و با بل
 بچه کان پیا میزند و بخورد باز در مهند و ز کوشم
 کوشند با ننگ هندی بد مهند تن درست شود
فصل سپاید است که هر گاه پرندهی باز
 می افتد و نفس میزند و یکپای بر میدارد
 و یکپای بر زمین استوار میکند و بر کنده
 نمی گذارد و دستهای او نمی باشد و چون
 آوی در پیش او میرود و از روی نمی آید نشد
 و حرکت نمی کند و همچنان بر جای خود بکشد

بمکن

بیشتر سبب آن جراحت است که در اندرون است
 تپراوست که یکم از مکی هندی نیم جزو تخمیل شد
 یکم جزو و هر دورا بگویند و با هم یکم پیا میزند و در گوشت
 کوشند کنند هر روز سه لقمه از آن بدو بدهند پس از آن
 گوشت که بدان میدهند او مقدار بد که انهم کنند
 و یکم از مکی که بدین ترتیب میگویند و الا سوز
 دیگر از این دارو بدهند و تخمیل و ننگ و نوحه کاه
 با هم در استخوانت کنند **باب ششم** در تدبیر بازو
 که از انراخ سیکرزه باشد چون باز انراخ رسد که او
 از سیکرزه پستان او باشد که از ششم باز انراخ میزند
 و سینده و صده او مضطرب میشود و پرهی که بر سر است
 ساکن بود تدبیر است که اول روز کبوتر بکشد و آنرا

سکه و آب دهند تا بخورد بچکشد و پرمای آنرا بکنند
 و سینه او را بکار دیوران بکنند و سکه و آب بروی
 افتند و آن بگوثر را پنهان بخورد باز دهند و بارز
 در جایگاه دارند که با دیوی برسد و آب در پیش آن
 نهاده بشود روزی که گوشت کوفته را گرم کنند تا تن
 بدست بفت رند و بارز را سکه در اندر رویشم سینه
 غسل هم پانزده روز بخورد باز دهند و آنرا در جایگاه بدار
 که گوشت گرم بشود و آب در پیش او نهاده بشود چون شد
 ساعت از روز بگذرد هیچ عدد گوشت کوفته یک یک بگوثر
 یا یک شتر و بدو دهند و چون سه روز بدین صورت
 بگذارد سینه و جوجه او ساکن گردد و حال او سینه
 گردد اول روز سه لقمه سکه کوفته از گوشت کوفته یک یک

بگوثر

خبر تر بود بدو دهند اما باید که نکشاند یک بشود و قدر
 از آن گوشت در پاره آیشم آسمان کون در بخورد
 در شستگاه زنده و آب در پیش او نهاده بشود
 و در ساعت هشتم آنرا از گوشت مرغ صحران طعم
 دهند روز دوم گوشت کوفته را آبش گرم کنند و
 بدست بمانند و بقدر بخوراند روز سوم اگر بارز
 یا شتر بخورند لقمه دهند بدو دهند و در شتر او آب دهند
 چون هفت روز بگذرد طعم او کهنه شود یا فاسد شود
 سازند اگر رنج را نل شود و فیهن و الا بیکرند سندان و
 و ادس یکجور و باید که با میزنند و بگویند و این که از آن
 میزدند و اگر هنوز رنج بچاید باشد و در او ای او پنهان
 نباشد دیگر بکنند و در طعم سیاه زنده بدو دهند و در

صحران

باز بخوردن متغول بشیر روغن ریت بجز آن آدمی
و گوشت او را بدان چوب کنند تا آنکه که باز از خوردن
فایده شود **باب بیستم** در تدبیر باز وقت که انرا بخ
خوردن بشیر نگاه که باز از آن بخ خورده بشیر تدبیر است که از
۲۱ دو جانب سینه شش کینند تا خون بدون ی
پس از آن بکند یک که در کان و هم وزن او است
انرا شیره و هر دو را بکند بکوبند و با هم بکند تا ن
و بشیر شد و ریز کفی پای باز را بدان چوب کنند و در
پیش و چند قوی نهند و در کسره هم چند قوی نهند
باز از سر او نشند بعد از آن باره پوسند تا آنکه
خسک سیرین و نان جو در موقت از هر یک یک
بکند و با هم بکند تا سیرین و نگاه کنند که آن نگاه

در کار

در کت او جگه را بکند که خمر خالص بکند نم باشد
بعد از آن این دارو را کوفه بشیر او نشند
و سه روز بکند از بعد از آن آب گرم بشیرند و پرو
ریت چوب کنند **فصل** اگر چه جگه باز بشیرند و کینند
شود تدبیر است که بکند یک شخم و میانش را تهی
کنند و از آب بگردانند و بشیر آتش نشند و یک
بریان کنند تا آب از وی برود و بعد از آن باره
گوشت کوفند بگردانند در میان آن شخم کنند تا
انرا بچوب کرد و آن بعد از آن باز دهند **فصل**
هرگاه که درد مان باز آید افتد جگه آنرا بشیر
نگاه بکند و سر کوزی در این رتند و بر یک سیاه
مختب باشد و در پیش او آب و چند قوی نهند

باب ششم در تدبیر باز وقت که آنرا پنج سبب بنامند
 او آن است که چشم بر هم می نهد و یکی بر می آرد
 و چون آنرا بدست بردارند خسته می شود و وقت او بیکس
 بیشتر بشود و چون کوتاهی بدو دهند بر خود پلرزند
 آید تیر آن است که اول روز قدر کوتاهی کو لغند
 با تشنگی می کنند و بدست بافتن رود و قدر دل که قند
 در آن افتاده و اندک اندک می آید دهند که قدر بخورد
 تخم کنند روز دوم بیکس که بوتری و سرکه که سخت تر
 قدری بیکس معقه بدان دهند و باز از آن بکوتر
 دهند چندانکه نیم شود بعد از آن جو که بیکس
 حواره هر روز دو بوبت بدو دهند چندانکه تخم نشود
باب هفتم در تدبیر باز وقت که لاغر شده باشد که

دانه خور

و آنچه خورد بیکس کند از بیکس بیشتر کو لغند و روغن زیت
 و روغن کو لغند و خون مرغ خانگی و سفیده
 تخم مرغ خانگی با هم بیکس میزنند و بر تنه با
 یکدیگر خوب آمیخته شود و باره کوتاهی که بر بیان
 کنند چنانکه آب و باره های کوچک که در دستند
 در میان او دارو اندازند و بدو دهند و اگر آنرا
 تمام می خورد از خوردن باز نماند پس از آن بسبب
 کو لغندی که بیشتر بدست نماند و پاک کردند
 و در آتش میس که م کرده اند و بافت رند و بدو
 دهند دیگر باره کوتاهی را که می کنند و بافت رند
 و باره روغن زیت بدو دهند **باب هشتم** در تدبیر
 باز وقت که آرزوی طعم خوردن او کم شود هرگاه

که باز گوشت خوردن میل نکند بکند پسند هیند سیاه
 بقدریکویتر و بیکو بکوند و باروغن نیت پانیزند و
 و گوتر را با مرغی خاشکی طلا کنند و بیاز دهند که تیر
 بگو و میفند است **باب یازدهم** در تدبیر بازو
 که بان پاک است شود هر گاه که در بار و بانوهای
 باز است پدید آید و سبب او نه خربه باشد که بوی
 رسیده باشد و نه که سبب چهار بود که در آن کج بود
 رفته تیر آن است که پاره گوشت با خون خ
 با هم نموده برو دهند و آنرا در چاکه گرم کنند که
 با دگر م بدو سه **فصل هر گاه دم** بازی پرا و کج شود
 که گام که کج شده با بر کنند و چاکه آنرا از خمر
 کنند و بدو بیکو بکنند و اندک نمک بند در آن

۱۲۱

اندازد بیکو شود **باب دوازدهم** در تدبیر بازو وقت
 که پیرهای خود را بر می کنند که پینند که باز پ خود را
 میکنند بکند پاره چشم آسمان کون و جاکه پیرا
 که بر کنده بشند از پیرا او پیر بکنند چاکه
 آن فرسخ نمک دو و یکم نمک و ریت و چاکه
 آنرا بدان طلا کنند و سه روز بکنند و بعد از
 نمک را بر گیرند و دوی گرمی آورد **فصل هر گاه**
 که بازی بر سینه خود را بر می کنند پاره گوشت با سبب
 شیرین بود دهند که نیک شود **باب سیزدهم** در
 تدبیر بازو وقت که از لشکر بر مد هم گاه از لشکر بر
 تدبیر نمک است پس از آنکه ایت نرا بدتک را اندازند
 طعم دهند پس از این بدتک بر بند و چون نیک کنند

دو کلمه غافل نظر از این است

امم در جای او را سیر کردند و اکثر گله را گنند
مرغی ساورند و باز را بروی اندازند امم در همان
جای گله را نگاه و پلایند که هر کسی بزرگ بر مرغ می
اندازد نرسند **فصل** هر گاه که باز آنس بگرد چون
بگزارند نشد متمم شود و از گله را خود بار کرد و
طلب گله را گنند و بالای درخت بروند و شیر است
که آنرا بگذارند و هیچ نخورند تا زینم آسایش
کنند بعد از آن چون آنرا بخورند اجابت کند
گوشت بدودند با خورد و سیر شود و شکر در میان
کنند چون اجابت کنند باز در حال گوشت و
تا نیک شود و عادت بد را بگذارد **باب چهارم**
در تیر بار وقت که از دغان و پستی او خون رود گاه

از دغان

از دغان باز خون آید و صند او حرکت میکند و
جنبه بگردند راه ریزه و عقدر را یک مته بگویند و
در آب نیت کنند و دغان آنرا بدان مالند
و آنروز آنرا بگذارند و بیدست بر سر زنند **باب**
پنجم در تیر بار وقت که آنرا در دست نیت
بخت کند که دیگر بگردند قدر کل و آب در آن اندازند
و باز در آن اندازند هر روز در دست او بول
بکنند تا نیک شود و دیگر که گو تیر باره زنج
با غم پیایم زنند و بدوند تا نیک شود و از خود برود و
و بخورد باز در **باب ششم** در تیر بار وقت
که آنرا زخمی رسد بگردند قدر اساق و زعفران و شکر
ام وزن نموده در میان آب سرد کنند و گوشت بکنند

بر کند و نشیند گاه گاه بر پس پشت نگاه میکنند
 و دم را و پر را بری افشاند و هیچ فریبی نخورد
 و گلهای نوحی که تر اند و گاه باشد که این است نه تنها
 به و گاه می باشد که بعضی به تدبیر او است که اول روز
 در نیمه گیش می توچ و دهند با کشت بهم دهند و هر روز
 نکت بودهای که سخت سسج باشد و گلین باکو
 دهند پس از آن سج روز شیره دهند و عمل بایشند
 که این تدبیر است راست میگرداند و هو صلا انرا
 با صلح می آورد و همین تدبیر باید که تا وقتی که تمام
 نیکت شده باشد که انرا بر دست بر ندارد و دور بکنند
 تا بر نشیند و تا بایش نماید و در جاکه نشاند که به
 بدان سرند و آب در پیش او نهاده باشد و بسیار

بر آن فرو برند و سه روز از آن بخورد باز دهند و
 بعد از آن هر دو کلیم سنگ بگیرند و بشیر خرم با نمیزند و بیا
 دهند **باب هفتم** در تدبیر باز وقتی که انرا
 رنجی رسد که انرا بطردان گویند آن است
 که در شکم او چیزی پیدا نشود و نشد که در هر که در کف
 خرد و چشمهای خود بر چشم دهند و دم و پر او گردان
 را با هم آورد و بر وقتی باشد که گلهای چشمهای او را
 پیدا آید و چون از دست بیرون آید در آن نگاه
 کند نگاه کرد و بد و نفس زدن او بحت باشد و بر
 نیکون نشیند و پیشه قوی او بر یک باشد و بسیار خوب
 و بجز خورد نکند و گاه که در صدمه آدمی جنبه و چشم او
 نباشد و نشیند او را در نفس او سخت بزود و چون

کهنه

که بهترین تدبیر این است که انرا شکر
 و هند با عمل یا با شکر میهند دیگر انرا شکر
 طرز با گوشت در اج بهم و لغت نافع است **باب**
مجموعه در تدبیر بازو قی که انرا خیره رسد
 و هرگاه که بازو خیره رسد یعنی چیزی که بر او نشاند
 تدبیر آن است که قدر از رنج و شکر بگوید با هم دیگر
 پیغمبرند و با گوشت بان دهند دیگر ماهی با عین
 یا سخن بگوید با هم بر بیان که سه روز بدان دهند
باب نوزدهم در تدبیر بازو قی که خواهد که
 بی کند یا از درد بگویند با عمل پیغمبرند و نباشند
 بدان دهند تا گنبد و انروز بگویند تا در شکر
 یا به چه رسد از روز گذشته گوشت بخورد او

دکتر

دهند و دیگر از هر چه **باب نهم** در تدبیر بازو قی که طبع
 اندر قافله آن مانده باشد و خواهد که بر او کند دو
 دانه مویز گوی بگویند تا هر چه باشد بیرون اندازد
 و اگر مویز گوی حاضر نباشد یکدانه فلفل بگویند تا
 همچون سسه سه نفه و در روغن که سفید کنند و در گوی
 او نیز نماند هر چه در روغن آن باشد بیرون از او پس
 یک عمت از روز انرا که بر بند و این تدبیر است
 شکر یا زعفران **فصل** اگر شکم رفته باشد
 یا در شکم باشد و در او یافت نشود با گوشت که سه
 یک طعمه باز باشد بگویند و بول در آن کنند و بیارند
 تا باید که انرا به بول بخشد چون انرا بخورد آب پیش
 او اندازد چاکر اگر او را آب ندهند میرد **باب دهم**

در تدبیر با زوقی که انرا باج حکمت باشد اگر بنا بر کوشش
 حیدر خورده باشد با کوشش که سفید خورده باشد و کوشش
 شده و با آن کوشش کم از سه یک طعمه اول است
 و قدر خیر صحت در منقطع یعنی هرگاه اندازند و نیم گرم کنند
 کوشش در میان منقطع اندازند تا آنکه ماکرم شود و بخورد
 باز دهند که اندرون انرا با یک دگر اند اگر کوشش
 حاضر نباشد با آن خیر صحت در ردون با آن کنند
 و در گوی او ریزند چهار ج از آب کران عسلت
 کم کنند و در وی اثری بسوختی یا بند نباید کشید
 که او از خمر باشد پس از آن با آن آب بدان دهند
 چون بپوشش آید طعمه باز دهند **باب بیست و نهم**
 در تدبیر با زوقی که انرا باج سنگ ریزه باشد هرگاه

که باز

که با در این سنگ ریزه باشد و چسبهاش لاس
 کرد و قدر دینه مقدار سه کوه کان بخون سیاه بدهد که
 که سرخ شود بدان دهند تا بخورد و بعد از آن انرا
 با قصاب نشاند چند آنکه اندیشید که اگر کرما رنجبه
 شود آنکه آب بیسیرند و چون طعمه کزرا نیده باشد
 آب بدان دهند چون پاشد انرا کلهغ خجی با
 کلهغ سیاه یا مرغ خانه ناک سیاه اگر نیک است
 خیمه اول سه روز با پنج روز انرا شکر و زید دهند
 و اگر شکر خاطر نباشد زید شهاب دهند چون انرا بکنند
 کوشش دهند و آب در پیش او دهند و اگر هنوز باج
 باقی باشد با آن ملک و شکر و شیر بدان دهند چنانکه
 توانند که بهترین تدبیر نباشد و اگر همچنان **لاس**

کاس چشم با بانه چشم را چوب مورد و پاپون
انگور یا به آبن بالا که چنگ داغ باید که و از آن در آن
تاریک در آستان و سیه گو انیدان و می باید علی
شکر و زید بدان بدند پس از آنکه داغ کوه باشد
از هر چه باشد طعم می دهند و جیکه داغ امر و غن
نیفته یا روغن کوفته که نمک در او نیست
و یک شلغم خوب کوفته و بر میان کنند تا آب
در میان او کوه شود و سه لقمه گوشت در آب
نجیب نند و بپزند و دهند و کوفته تا آنرا بکند از بند
شب منکم خواب اندک طعم بر آن دهند و از آنرا
در جایی که دارند که سر کین انرا بتوان دید چون
انداخته باشند نگاه کنند اگر راست ایستاده باشد

در آن روز

بج کنگری در آن میانند که بیدار است شدت
و اگر راست نیتید کم و در قدر خون تیس معنی خون
پازن بلو بیدار در روز دیگر ریادت کردن
تدبر هتم دفع این پنج است که در بر ماهی سه بوست
او را خون تیس دهند و باید که او خونی باشد که این
او پشته که پرون آید و سیاه باشد با اول کم دهند تا
بکند از بند و بعد از آن هر چند که بخورد بدو دهند که ما
فصیح است و همچنین خون بز با گوشت و هم آمیخته
سودمند است **فصل** میاید در آنست که رخ سگیز
از گوشتهای سرد پدید آید که سه روز گذشته بند
و در این رخ گوشت فک بچه که در سینه است
در بزاید همچنان با مورد پوست میفد است که

سه روز گذشته بشود پوتش بر کنند و گوشتش را
 بدان دهند **باب** در تدبیر باز وقت که از
 رنج رسل باشد اگر بر تنه که باز از مرض رسل رسد و خوا
 آنرا فرجه کرد اند اندازند بیداد که آنرا فرجه
 میگردانند تدبیر دیگر چون رسل استه بشود فرزند شود
 یکمندی که فغاش عین شب پر به بختند و غمگینند
 و یکجواز و یکجوز تخم تنم و یکجوز تخم بیا ز نام یک معقه
 باشد مجموع را بگویند و در دو غمگین گوشت بود دهند
 و شب هنگام جوز طعم دهند دیگر بکنند ز رنج رسل
 و بگویند در گوشت آنرا زنده و لغو نموده بدان بدهند
 المقدر که دانند که بتوانند کوزانند **فصل** رز
 نشانه رنج حاکم است که باز بر کینی بر آنرا زد و



و بیا اندازند و در حال آنرا بچو خطاف یعنی بر سوک
 بیداد و بکجه بگویند و فروج اگر حاضر باشد گوشت
 بره نزدیک آتش ببردند تا بپزد شود و بد دهند
 اما اندک و هذ المقدر که بتواند کوزانند از اینم
 ریخت از بملاد دهند و آنرا در جایگاه تاریک بگذارند
 چنانچه بسیار اضطراب میکنند و آنرا زخم و تری
 نگاه دارند و آب بزنند تا وقت که فرجه شود
 سیک کرد **باب** در تدبیر باز وقت که چشم
 او ماس کند و بر تنه که کوز شود بکنند قدر کوزه که
 که جامه بدورنگ میکنند و مینوبت در چشم او دهند
باب چهارم در تدبیر باز وقت که از با و نفس
 پید شود او از زیر شکم باشد نشان او است

که ریان بجز از اسرون کنند و چون نفس تندر از
سوران پستی او آب آید و در سینه او ضربان پرید
پدید آید تپیر آنست که پیکر سیر بجایند و بسیند و
و گوشت را بدنمان مینالیند و بخورد آن **فصل دوم**
در تپیر باز وقت که دنبال خود میکنند هر که هستند
که باز دنبال خود میکنند تپیر او است که جایگاه آنها
بروغش زیت نمک بهم چرب کنند اگر دنبال آن
دیر تر بر آید جایگاه بر آید تا همین بجایند و بروغش
زیت کنند و تا هفت روز بگذارند اگر آغاز بر آید
پیر غود فهمی و الا قدر بس که و بول بکنند و در جایگاه
آنها نزنند تا او جایگاه خون آلود شود **فصل سیم**
که سبب چرک شدن بر دو چیز است یکی آنکه گرم در شکم او

چرب

افشام بشر

افشاده بشود و یک آنکه خارش در پوست او پدید آمده
باشد اگر سبب گرم شدن آنست که هرگاه خود
بهر زمانه سپرد بپندد تپیر آنست که بکنند تمام بسیند
و بگویند و نم لعل از آن پاره گوشت کنند و بخورند
دهند پنج لقمه و چون لقمه را بخورد نمک میند آنرا
طعم دهند و دیگر که متورکاو که هر دو در یک لقمه گوشت
نموده بدو دهند که بگذارند و نمک میند آنرا
طعم دهند و اگر سبب آن خارش تپیر که در اسرون
پوست قشاده بشود آنست که پاره ای خود را
بسیار میکنند و اگر پیر آنرا بدست بکنند آنرا خوش
آید تپیر آنست که پاره آنرا تمام بکنند و پاره
بورق بکنند در سر که بیشتر اندازد و جاس پاره کننده

بمانند **مصل** هرگاه پروبال باشد که مشوینج خطمی در
آب کنند تا جوش برآورد پس صاف نموده و با بهکی
آنرا در آن فرو برند **بیت** **تروم** در تدریس
باز وقت که در زیر پر آن انگه قدم تدریس کند فلفل
و بوره و زرنج و پوست انار سبزه و بوزارند و بگو
بند و آن جلایکه را بر که بتویند و در وادار آن
طله کنند و پنج روز بگذرانند و بعد هر روز حرکت کنند
تا وقت که بر بر آرد **بیت** **مصل** در تدریس باز وقت که
خود را بمرزاند و بسیار بافتند تدریس بکنند با غلغله
بایست پائینند و در کلوی کبوتر که ریزند تا حوضدان
پر شود و آن روز بگذرانند و زود که کبوتر که را بدان
دهند **بیت** **مصل** در تدریس باز وقت که رسیده شود و

الاعمال
۱۰۴

آرام بگرد تدریس بازه آب در کلوی کبوتر که کنند
و آنرا بر سر یاویزند و روز دیگر باز دهند و میدان
بر طرف شود **فصل** اگر باز از زوی شخص زندگان
تخصی بازه کوتوت در دمان گیرد و باز را بخورند
تا کوتوت را از دمان او بگرد **بیت** **تروم** **در بیت**
باز وقت که از او در نعتی بد تدریس هرگاه باز را سورا
رالت میگرد و چشمها بر هم میهند چنانکه گویا در خواب است
سبب و او باشد که بوار رسیده است تدریس است که بازه
خورد و دمان گیرند و در چشم و بینی او و مندا که در پنج
کس شده باشد بگر بگر بگر و چشم کعب بند تا بند کوه
بازه از آن بر سر پر نهند و در بینی او کنند و او را
در آفتاب بگذارند و تا کنند تا خود را بگوید او باز

باب بیستم در تدبیر باز وقت که در کلوی ادرش پیچید
آید نشان او است که در ماسه گوش را بچنگال خود
میخورد تدبیر آنست که پاره زفت روغن با سرکه نیز
بسیار در پنی آن نیز نذر روز دیگر پاره غسل کشند
کنند و ریش کلوی آنرا اطله کنند و چون با و دهند باید که
زنده و سل آن میان نذر تدبیر دیگر مری و غیره که در نزد
ریت تدبیر از آن کوتلت که تیر یک یا کوتلت خاک باروغن زیت
به نذر **باب بیست و نهم** در تدبیر باز وقت که در اندرون
ادرش نشد نشان آنست که چون مضطرب و نفس نازک
و میان دو پهلوئی و هم نفس میزند چون دست در
میان دو کتف او نهند ضرباتی بندد و در زیر بغل او جربان
باشد تدبیر آنست که مقدار یک نخورد تریاک سبک بکوبند

باید که

و با کوتلت بهم دهند پس از آن بیک معلق آب گرم در
کلوی آن نیز نذر پس یک عبت پر دست که نذر و کوبند
یا فروج یا کوتلت که دهند و در سگور ریادت از دست
طعم نهند و در میان هم روز یک نوبت بر روغن دهند باید
دانست که اگر چهارده شب بروی بندد و آید بهبودی
و طبیبی که ناچهل روز آنرا بشکارت نذر و نذر است
باب بیست و هشتم در تدبیر باز وقت که بسیار عطسه زند
و از زمین او آب رود تدبیر دیگر نذر زبان آنرا از زیر پر
بر کشند و جای آنرا بر روغن کاه یا زبد مالند و سه روز
کوتلت فرب یا پیمر مرغ، دانه دهند **باب بیست و نهم**
در تدبیر باز وقت که نفس از پنی زنده و بر وقت شود
تدبیر پاره دهند و شربابم یا نذر چند پاره کوتلت که بکند

میان او کند چندانکه گشت طه آن بگردد بدو دهند
 دیگر نیم لعنه روغن زیتونی سخن بگوید و آب سبزه
 شیرین و رگهوی آنرا بنزد و عشر کند از نو بسین کوی
 بچه بدو دهند **باب بیست و چهارم** در تدبیر با وقت
 که تهاوت بسیار کند خوردن بسیار کرده دارد
 بچه که باز تهاوت کند و طعم را نفهم کند و طعم بکرات
 خورد و شستش بر وی غالب شود یکدند سفیده یک تخم مرغ
 و در کاره کنند و پاره خرد و روغن زیت و قدر نیم لعنه
 عمل و سه دانه فلفل در آن کتد و هم با هم یکدیگر بنیزند
 و گوشت در آن اندازند و بدو دهند اما بسیار نهند
 سه روز پیش کنند و روز چهارم بر سه گوشتی نهند که
 حال کتد بکنند **باب بیست و پنجم** در تدبیر با وقت

که خوردن
 که خوردن

که خود را از سر دست می کنند هر گاه چشند که باز از
 سر دست می افتد چون آنرا بر زمین می نهند
 راست میگرد و در بنال بسیار می چشند و سر کین بسیار
 می اندازند بر آنست که در وقت با طوط بکند و
 بسوزانند و در خاکستر آن پاره آب ریزند و چشند
 هر یک بمقدار نخود در گوی و اندازند دیگر پاره غنچه
 جنت اندید عزیز این سبکه بگویند و بر گوشت
 بدو دهند **باب بیست و ششم** در تدبیر با وقت که آرزوی
 طعم کنند و آنچه خورد کند از هر گاه که باز از آرزو طعم
 و آنچه نخورد میکند از سر کین می اندازند و تدبیر است
 که سر خوک بدو دهند که کس خورد و پشه و کین نماند
 در آن نگاه دهند که در آن سر نرسیده باشد بسیار نهند

باب هجدهم در تدبیر باز وقت که در دمان و
 بان باز گوشت دمان او تره یعنی دانه خونریزی
 آید آن را با سر جوال و زبالت کاقد و مقدر ریح عسکه
 سه کین کا و خشک کرده بپزند و بگویند و در کلهوی او را
باب هیجدهم در تدبیر باز وقت که پهلو را و شکم
 نشان او است که پریای خود بهم بر میزند و دستهای
 بر می آورد و خود را نمیتواند رفتند و متفقا را نیک
 نمیتواند گوشت تدبیر است که آنرا در نهد پاره نهند که است
 بر شده پشیمانند تا تر کنند و بگناه در فانه تا رنگ بدتر
 فرود و خورشید **باب نهم** در تدبیر باز وقت که
 از سینه باز آواز آید و دانه را میکتند و در جود
 و سینه او خردن چنانچه بگردیکه سیر و بگویند و با

میکند

۴۰ و ۴۱

بهم بدود و بپزند و بگذازند تا آنرا بگذارد پس از آن پاره
 گوشت بره با روغن زیت و غسل بدود و بپزند
فصل هر گاه پشیمانند که باز از سینه آواز
 می آید دمان و زبان او خشک میشود و با
 بسیار میخورد تدبیر آن است که از پشم
 حوک یکموی بستند و در خون حوک
 بچینه نهند تا بپشند و بهم دیگر بگردانند و نگاه بان
 را از آن سیر گردانند روز دیگر پاره سینه
 و غسل بهم بپایزند و سه بندق بپزند و بیکدیگر
 در کلهوی باز کنند **فصل** هر گاه پشیمانند که باز از
 از سینه آواز مینهد و خون از بینی او میرود
 و پاره پسر کن کاو بگویند و در چشم و بینی او چکانند

باب سی و نهم در تدبیر باز وقت که کفهاکی او
آماس کرد تدبیر میکرد که بس و باب میگردد
کف آن بچند وزیجا بگذارند پس از آن آب
را بخازند و باب تر کنند و دوباره بخازند و
چند آنکه پوست یا آرد کند پس آنجا را نش
زنند و زرده تخم مرغ با سرکه میانبرند و
چرب کنند و در جای که زیش زینند طلا کنند
باب سی و دهم در تدبیر باز وقت که او را
رنج بلغم غالب شده باشد تدبیر بیانند
فلفل سفید و قمرقش و سنبل و بخورد او دهند
باب سی و یازدهم در تدبیر باز وقت که گوش
بازگرا آن شود تدبیر فلفل بگویند و بگویند

بوده اند

برو دهند **باب سی و دهم** در تدبیر باز وقت
که نافه در چشم باشد تدبیر آنرا بس بویز
بگیرند و بردارند و بگرد پیچند پس باره
و عسل که کس در جای که کس کند **باب سی و یازدهم**
باب سی و دهم در تدبیر باز وقت که شبکور شود
تدبیر بگرد باره زفت و روغن زیت با هم
بیاینند و با کورت بخورد او دهند **باب سی و بیستم**
در تدبیر باز وقت که از چشم او اشک بیرون
سرسیر بمانند و آب آنرا در چشم باز
افتند و بگویند که من این را از بر او
می افتم که این اشک را قطع کند **باب سی و بیست و یکم**
باب سی و دوم در تدبیر باز وقت که چشمان نازک

و هرگاه که ناض باشد از دو عوض او برود
بستانند قدر زشت و با شمع بیامیزند و در
آن کنند **مقالات چهارم** در نشن حکمای
و تربیت باز و این مقالات خوب است
بر تربیت **باب اول** در نشن حکمای
باز و نیز بر آن گفته اند میباید که انگش که باز
بر میدارد بوسه دانیش خوش باشد در وقت که
انرا بر میدارند خم نخورده باشد و میباید که
را از نم و ترس و دود و کرم و خانه نکند بهر ارد
و او را مدت دراز به نشن نگذارد و اگر بگذارد
عدت شود و بکالت خوکی کند هرگاه بپند
که در نشن رکودن کالت میباید قدر نکند
بخواند

بگویند و در کشت که طعم آن است هر وقت که
میآید از نزد در هر نه روز کشت مرغ کرم
کله او را دهند و او را روغن زیت می
مالند اگر خواهد که مرغ نشکاری از بازو باشد
و صرع و تشهین و غیره تعلیم کنند در نگاه
دا نشن نشکاری باید که یک مرغ خانگی
بگیرند یا یک طیور یا یک کبک و در میان آن
بریندند و مرغ نشکاری را بدو بکنند تا در
میان آن نشن را کند و از آن نشن را از طعم
دهند پس از آن انرا تیمور بکنند و بخوانند و
می باید که یک تیموری دیگر با بازو باشد
تا اگر آن تیمور را خطا کند بدین تیمور دیگر را

دراز و تهوی که زنده است طعم بدان دهند
باید که اول با رقیق بنهند و اگر نه نکند
یا مرغ دیگر دهند متنفر شود و بر عادت
و سبب نشود **باب دوم** در ندرت باروتی
که خواهند آن را از قریفه بدون آوردند
خواهند که بازر از قریفه بدون آورند که
از آن شکی نماند و بسیار خوب است
و را نکوشند که آسایش پس از آن
در قریفه نهند که خرب که اند بیدین تدبیر کنند
پوست مار و بکوسید و بگریسینند و ال با
که در او قریفه می نهند از آن پوست مار
که گرفته و بچینه در گوشت که طعمه باز میدهند

مقدار

مقدار تمام بریزند و بدان دهند و کاه کاه
گوشت سفیدت بدان دادن لایق است
باب سیم در ندرت باروتی که تر سنده
در ندرت نفوس هرگاه این نوع باشد از گوشت
میغ خانه که بر روغن زیت خوب کنند و در
اگر از آن بخورد و شش که سفید گرم کند و دهند که
سبب نشود و نماند بجز در آنرا که یک است
چون از آنرا که گوشت که سفید بدان دهند
پس از آن زود بر تهوی برانند که در شش او
انداخته باشد لا باید او کس که نهوار می اندازد
زاد باز از آن نهند چون از آنرا که از او سیر
ندید از آن با در آنما زود بگریسیند و بدان

تن دست را بر کبک اندازند چون از کبک
 باز روند و ترسند را بروی اندازد چون
 از کبک اندازد آن طعمه دم پس از آن از
 آب لیش فرمانند در روز دیگر کبک را بیرون برند
 و یک کبک زنده با خود دارند و بازر را طعمه
 تا وقت که نیک گرسنه شود نگاه اندازند
 کبک که با خود داشته به برانند تا باید که باز
 انگش را که کبک را می برانند نه سید و به
 بکاه هموار اگر با کبک را طلبد همچنان زنده
 بیاورند و در پیش باز اندازند تا وی را ببرد
 و از وی بخورد **فصل** اگر خواهد که صیغ و آشن
 متفر شود و نروید و نرسد باید که ایشان را بطف

بودارند و با ایشان سازگاری کنند و اگر
 چنین نکند بگریزند و بروند و دیگر رحمدین
 و ترسیدن مرغمان ننگاری در ماه آرز
 ماه باشد که یک سح که میان کل می باشد بگویند
 دروغن کل نرفته و اول که درخت انکو بار
 میاورد و تمام خوشگ کند و بگویند و چهل
 باغیرند و در پلاگوشت پالاند و بدان
 دهند لا و اشق را اندک دهند **باب حمام**
 در تیر بار و می که کل می و در ضعیف و لاغری
 تیر بگردان خد قوتی تر و در آب نجیب
 و در طشت گشته و بنزدیک پار گذارند تا از آن
 پاش مدد اگر در میان از افتد و فو را بدان

میشود بهر بست پس از آن سه روز بستند
 از آن ترش و شیرین و باهدیکه بخت رند و
 پاره گوشت در میان آن آب فرمبند
 و بخورد باز دهند چون ساعت بگذرد آنرا
 مرغ خاکی گرم و گوشت کبوتر که دهند
باب پنجم در تدبیر باز وقت که صید برک
 بگرد وقت نگاه داشتن از هر گاه بپند
 که باز کلنگی یا لاهی بگرد و آنرا مخرج کرد
 و وقت نداشتند بشد که آنرا نگاهدارد پیش
 که پهل کشته در پیش او اندازد و بگذرد تا
 تمام را بخورد و از آن سیر شود پس از آن
 آنرا بر پهل یا کلنگی که پرهای او کنده شد

یا آنرا در جای بسته باشند یا اندازند
 تا پر وی می افتد و از وی می خورد و آنگاه
 که از دو بوبت چینی بکنند چه بدوبت که
 آنرا می اندازند بکوبت بر زنده و کوبت
 بر مرده فرجه میشود و شط میگیرد پس آنرا
 بر بط و کلنگ اندازند و چون آنرا بگرد
 بگذارد تا چرخ از آن بخورد آنگاه بسیار
باب ششم در تدبیر باز وقت که خواهر
 سردان بگرد و روغن زیت و باهیدک سیاه
 کوفته پانیزند تا تر شود و یک معق از آن
 در دهان باز گذارند و تا نیم روز بگذرد
 آنگاه آنرا از گوشت کوفته طعم دهند و

یا آنرا در

روز آتش مر مایند تیر دیگر چون پند
که باز دایمالا غریب شود و فریه بشکند و در خوردند
که آنرا فریه کردا تند شیر خور و روشن برت
در روشن کا و روشن مرغ خاک با هم دیگر میزنند
و در ظرف کنند و یک چشم مرغ خاک با هم دیگر می
میزنند و با آن گوشت که سفید بر آتش نهند تا سفید شود
و نیم خسته گو و آنکه آنرا پاک مال کنند و بخورد و باز دهند
اگر یک لوبت نخورد و بد و لوبت بر مهند که گوشت
بر میان کله بدهند **باب هفتم** در تیر باز و تیر
که تو اور و سر باشد تن آن است که درم میزنند
و آب از بینی او میرود و بهترین عید آن است که قدر
از هر آن خورسی بردارم و در وقتی که آب خورده باشد

قرآن

قدر سکه عدسه از آن با آب بهم در سینی آن کند و از
هم جانب روز سیم قدر یک عدسه کروی یا گردن
یا کن بهم در هر م سوراخ سینی آن کند **باب هشتم**
در تیر باز و تیر که سس تا سس کند هم دانند فضل
بگویند و با عسل میزنند و در سه انگشت کنند و هم این
در سه جانند و می باید که دیگری منقر را در آن
باشد و کف ه دار و بعضی بچینه پس از آن آب
در پیش آن نهند دیگر با آن جا که نپند در میان آب سرد
خورد و در زیر پای او نهند تا بر سر آن آید
باب نهم در تیر باز و تیر که زبان باز خشک
می شود از سستی دم زدن خشکی شد مقدار
سکه عدسه که فور با آب میزنند و در دهان باز

افکنند و بعد از آن ساعت مرغ خان با گوشت مرغ
 کرم کله که بر روغن زیت طلعه کله باشند بدو دهند
 روز دیگر گوشت را بکارد و بشکند و با شیر بهم بخورد
 او دهنده هر روز چنین کند **باب دهم**
 در تدبیر بازوقی که کرم از دندان او بیرون آید
 تدبیر آنست که با آن زیره بکوبند و با آب میزینند
 و بر سر مرغی کنند و از آنرا بدو حقه نمایند و گوشت
 مرغیچ دهند **باب یازدهم** در تدبیر بازوقی که از
 دوام و پستی آن خون بیرون آید تدبیر آنست
 مقدار یک طعمه زیره بکوبند و با آب سست با
 میزنند و در دهان بازماند و روزی او را بکند از آن
 و بر سر دست میزنند **باب دوازدهم** در تدبیر

در تدبیر

وقت که آنرا بخاکه باشد یعنی خوره باشد
 بکند خون خاکی در آنجا اندازند پس از آن
 بستانند پاره نوری کل سطح و زیره و
 پوست انار شیرین و با سرکه ترش بهم
 بسیند و سه روز آنرا بدان مداومت
 کنند بعد از آن آنرا با آب کرم بپوشند و
 بر روغن زیت چرب کنند و دیگر باره بوق
 ارمنی در سرکه ترش اندازند و بر سر پر
 مرغ در جایگاه آکله طلا کنند و دیگر بکنند
 قدر زنگار سیر و همچنانکه پیش ازین گفته
 سازند و طلا کنند **باب سیزدهم** در تدبیر
 باز وقت که آنرا بخاکه نفس قدر رو

زیت و عسل و فلفل بپزند تا بایکدیگر عسل بند
 باشد و کدر شده تمامت را با هم بکوبند و
 یک معلقه از آن بر کوبند و در دهان باز آنرا از
 آب گرم بر سر آن بوی دهند اگر می باشد
 فیهما و الا در دهان او ریزند آنرا سه روز
 بگذرانند تا آسایش یابد دیگر سر کین بخت در
 آب چسبند و معلقه در دهان او میکنند و از
 ام در گوشت مرغ خانگی کنند و بپزند
 و کمر بند کوفند و دهند **باب چهارم در**
 در تدبیر باز وقت که آنرا بچ رسیده اول روز
 آنرا گوشت کوفند دهند که آنرا پیش آتش بپزند
 تا رنگ او بگردد و سرخی آن کم شود و سفید گرا
 اما کمر از آن

اما کمر از آن دهند که عادت او بشد و در کمر
 مرغ بپزند و قدر یک معلقه که ترش در کلهوی او
 آن ریزند و آنرا بپزند تا وقت که بپزد و بپزند
 آنرا بخورد باز دهند اگر تمام را بخورد بگذرانند
 تا بخورد پس از آن معلقه روز گوشت کوفند
 بشد خواره تازه دهند **باب پنجم در تدبیر باز**
 وقت که پیرای او می افتد تدبیر آن است
 که بستند فلنقل عسل و روغن کرده کمان
 طلا کنند و بخورد آن دهند و کیرت نهند
 و در گوشت باقی نند و بد دهند و کمر قدری
 رقیق در میان کمر که اندازند در جاکه
 پیرای او داده ریزند **باب ششم در تدبیر**

وقت که در اندرون او چرمی بریده شود
آنست که دم زدنش ضعیف شود تاوت بر پا
افتد یعنی آن بسیار است بدو آواز سینه آن
می یزد و روز بروز لاغر میشود تیر آنست که کمر بند
سویز پانچم بکشد و مقدار یکدم از آن حمل او
سازند یعنی درشت گاه او کند و گاه کاه نیز از آن
سویز بدو دهند تا کوتلت کو نقد بر هر سه رو کوبند
بدهند **باب نهم در تیر باز وقت که آنرا در**
در دلت خستگی شد هر گاه که کتلت باز خستد
طعم او پر کنیه تر و پر فصل تر دهند و آب برتبت
او رتند دیگر آنرا بر روی کلی پاک نرم بنهند
باب نهم در تیر باز وقت که اندرون آن پش کرد

بزرگیش نازون شدت آن آنست که دم نیزند
دم زده نخت و شقاوت میکند یعنی در آن میکتند
اگر این ریح کهن شد علاج آن دوار بود بپایه که رو
مماکت کند بستند باره خود ریح و مرد و خجیل از این
یکم و تمام آنرا بکوبند و با هم یکم نمایند و باره کوبند
عن کوفتند طلا کنند و بخورد آنند و برین دارو قدر در
پنی او کت و آب در پش او دهند چون و طعم او خردند
و کذا زاننده تیر کوتلتی که نریط مراد و تازه تیر بود بدهند **باب**
نهم در تیر باز وقت که خرب بود رسد یا صدم یا کوفت
و از آن سبب جراحی پیدا یزد و طهر شیخ چون ظاهر شود که
باز از همه انعام در دو مند است تیر آنست که قویان معص
روغن کوفتند و عمل در زمان او اندازند و قدر یک معص است

بسم الله الرحمن الرحيم

مور خرد که در نفس بیدار شد تو را بقیس
 شود تا میان مور جانل نهد زین معنی چه خیال
 چو ز کسیت سخن را روا ز تو که تو بنده عثمان برومان
 چکر دو بار شادت بود کند جان کوی و کوشش
 چو لوی کباب را در پیکر زنده است تحت تبر بوسه
 با بایست را بدین بسپرد بویش چشم یقین بکند
 بدست یقین چو کس یقین بدد و نقد کس جلالتش
 پغرا زره تو نبود آیین سخن جزو حقیقت یقین
 چه ره رو کند فکر آبی تو پدیدمان زوق یقین
 پیدای معنی که ارشد باه و سپه کاکت را مندراد
 ز شکست ساری آنه چهر شده در عرق غرق هر چه



کم درد مان او زیند چون است شو طبع او کوشش
 سانه روز بگذرانند و محبت کنند اگر بیکدیگر تو دنیا
 و او بگذرانند اهل التوی تو دور روز از او آب خنیا تندوان
 آب قدر یک محقق درد مان او زیند چون تب شود
 باره کوشش می کش کم بدو دهند و روز عسلج میکنند
باب بیستم در تبر پیران وقت که یابی با بزر
 ضعیف بود آن را خون خرابید و یادیا کوشش فرام دهند
 بی بکاه دارند که مور او کم و خشک باشد و هذا آخر کتب



استخاره در علم البرز همت
 در رابع عشر ترمز
 انشاء الله
 در رابع عشر ترمز
 انشاء الله
 در رابع عشر ترمز
 انشاء الله

رخ آن کور فرشته نژاد بود رخ و آینه ای باد
 ز خوئی آن مریه پست سجد بر خشم تو را که صدول بیند
 سینه اش نشوای و بند تراود که آنه تدارک مغر قلد ط
 چه دیدم رخ آن من ناکند قدام با یکی گشت نماند
 زیر نکت ری آن برگشت عنان و لم رفت کلمی سرت
 چه خواهی که تباری و پادشاه سربای میدار بگردان تخت
 پس آنکه چنان کن ای خود که از خشم آید شام بگذرد
 چنان آرزو از راه هم نگران برسم خدم پشتم بگذران
 نهی شتر راه نایب هم که چون سه سر و سنده آن پیر
 نهی که بر ضبط ملک سیر ز حل استقامت بر ام شیر
 نهی ناخود خسر و تاج خویش که از تاج شاه است نهی خویش
 پیر کم خسر و بیک بخت که گستم نژاد است و چو سینه خست

۸
 ۳

لقب المکارم صام است نام که دارد از ان دین و تنظیم
 نهی شد که که انگام کین بیدان هیچ چه شیر غزن
 ترا شد عطر در بداش روی چه چهره سران جان و دل
 ابر باش این بر صدف فکند از کوا که بر نهی و کف
 ملک را جز این بر در نهی صل که خواهد دوامی تو از در
 سپاس نینت ضایان شد و لم که خواهد فرو و در از رخ
 در اضعف حالت نشاء که میزد بچنگال بر تو که دیدید
 که کرده ز خبر تو ای مر ضو بفرست که تو رسته بگرو
 چنان شد عنت خفیض تو بر که بطن همدوشه بدین از
 جهان را بدین که گشته است بر بودی اگر عدل تو سیکر
 کی ای تقدر مانده بود حیات که هر کوشه از وی بر و بدین
 نشان است برای کی یارب که نغمه باشد بکاه شب
 نماید بار بار صاحب یقین بدو غ غلشی بروی زین

ضیای چادو صفا شاه جهان قزوين از حد شرح و بیان
همان به که از روی تفرقه سخن نگرا مختصر بر و ع
الهی که تائیر جرح برین محمدی دست بودیزین
پنفروری فتح و پنا فطیر بود یکی قابل شد در کجا
کنن کجریه فارس هوشمند بن تفت در راه دانشمند
که از بهر اس بنه این بنا سخن را کتم فرقه فرودا
بیت ششم در شناختن اسب **بیت ششم** در شناختن اسب
بیت ششم در شناختن اسب دلیر **بیت ششم** در شناختن
اسب الوان **بیت ششم** در شناختن اسب
بیت ششم یا زو ام در شناختن عیوب اسب **بیت ششم** یا زو ام
دوازدهم در علاج اسب هرون **بیت ششم** یا زو ام
در شناختن اسب شویس **بیت ششم** یا زو ام در شناختن

اسب گورد

اسب راه دار **بیت ششم** یا زو ام در شناختن سواری
بیت ششم یا زو ام در شناختن انواع تعلیم
بیت ششم یا زو ام در شناختن بدجانی اسب **بیت ششم**
بیت ششم یا زو ام در شناختن سرفه اسب **بیت ششم** یا زو ام
در علاج سفیدی چشم اسب **بیت ششم** یا زو ام در شناختن
انواع زانمت اسب **بیت ششم** یا زو ام در علاج اسب
کم خوراک **بیت ششم** یا زو ام در علاج اسب
پرخور لاغر **بیت ششم** یا زو ام در علاج تب کفتن اسب
بیت ششم یا زو ام در علاج درد گوش اسب **بیت ششم**
بیت ششم یا زو ام در علاج اسب برارده **بیت ششم**
در علاج اسب قلع دار **بیت ششم** یا زو ام در علاج باد
سرخ که اسب دارد **بیت ششم** یا زو ام در علاج درد شکم

نبرد در اعان زنی بکسوانه که در این بینه قمر کو زین بود هفت روز
 از این بینه بابت نهم و هم در عدالت قطع آب بستم
 در علاج جموں نیت بستی و یکم در علاج کرفی بر آب
 بستی و دوم در علاج درشتی بر آب بستی و سوم
 در علاج باو که بر آب کید و بستی و چهارم در علاج بصور
 آب بستی و پنجم در علاج مراره بر آب بستی و
 ششم در علاج تشخیص فرم ایضا آب بستی و هفتم در
 علاج دهنه بر آب بستی و هشتم در علاج ریش و آماک بر
 آب بستی و نهم در علاج کروزه ریش بر آب بستی و
 عشق کشته در علاج حوک و نبل بر آب بستی و یکم در علاج زخم بر آب
 بستی و دوم در علاج آب که چشم آب آید بستی و
 کردی نوک ششم در علاج جانه در پای بر آب بستی و هفتم در علاج
 علاقه در آفتاب بر آب بستی و هشتم در علاج تمل بود بر آب
 در علاج با باد بصورت آب بستی و نهم

در اول کرم ذکر آب کمران سیدینه باشد بر خردان
 ریش کویک و لانه و لیش مثال تر باشد دو گوش
 میان دو گوشش این و ده سش که باشد مانند سنگ
 سید باوش چشم براق تتر که اندال باشد بر نقر
 دامن کویک و علاج کام و بان بسکه خور و کف فکن خوش کند در
 فرس را بود از راه آستینه چه پیشین فرخ و سیاه
 نبر رفته و ز فرور قه چشم بره پرش طو بدلی چشم
 سرین راست بچون چینی که پس زیر بالاترین از زیر

دوساله چه کرد و ثنایش در
 شود و اوسط طش سیم سال و
 بر آید تنها یا بشننه باز
 فته و اوسط طش آن سال
 و لیکن رعیش در پنج سال
 سر جلد دندانش ای پاره
 ۴۰ هم سیایش چند چون چون
 رود از اوسط اشته سال
 و سیم سال دندان او بسکه
 روزه بگذرد و چون سال که
 بدینگونه تا نوزده شده تمام
 ثنایش چون چهارده شده
 شود از اقصا زرد چون غفران
 با فته ثنایش لیکن زرد
 شود سال چهارم چه در دراز
 بروید بشش مده بشش نه کم
 با فته بروید که چون نهال
 ششم سال که در میان چون
 رود از ثنایش یکسر رون
 چنان که زرعایش سال نهم
 شود زرد و هموار با یکدیگر
 سنایش کرد و بر بند شکر
 یکی یک پای بند دندان زرم
 شود عیج گونه چهارخت

که بلند بازده

وسط
 چند با توده سال طش که
 رعیش که توده پستک
 زانچه که بگذرانند قدم
 چو شد سال او توره پایت
 پس از چند سال که بگریز
 چه شد پست و شش زرد
 چه شد پست و وقت ای نیر
 چه شد پست است سال یکارتن
 به پست نام چون اند بی خوش
 ستودگی سال باشد تمام
 بنوی دست از آن فریب

شود چون ثنایش زرد
 چه و اوسط بینه شود اندیک
 شود عیج گونه رعیش هم
 ثنایش اوسط خاکستریت
 بود جلد دندانش خاکستری
 ثنایش او که آرد بر
 که میشود و اوسط طش که
 رعیش که دیده که در بعض
 بجنبه ثنایش از جای خوش
 بعضی دان که دندان ناز
 که از قوت و قوت ندارد ب

باب سیوم در شناختن اسیب لال

سید جامه در شب برای ستور ، بکن اگر از آن بود باغور
یعین دان که او است بیگوار شد از عکس در دیده از آن
بر آن در کواری کنی امتحان چنان کن و بکن بر در جوار

باب هشتم در شناختن اسب چیده

کهن تجربه را بعضی بگفته اند که در است ریاضت نماید
که چون اسب خود را می خرید باید که بتویش فرق کرد آن است
بغوا کوراش نوند آن زمان زینک استانش و اکمدران
چه چه پیشش آورد چشانش بکن راستی را از باقی قیاس

باب نهم در شناختن اسب پلید

ستوری که پلید بمعنی پلید نشاید بر دیش هر گاه دید
چه خواست ستوری خرید چون ندید پلیدی و پیک آن
سوا نشود بعد از آن از آن صدای ز بلغم فکس با جنو

چنان که وصل این مسند که صد است تازی بدست در کوه
چه افتد بدست تو خورشید میزند که لال است یا کم هوس
و راعضه کن زود بر مویان با و از که ناید آن لال آن
و که صد میزند از نفس نه لال است لیکن بود کم هوس

باب چهارم در شناختن گری اسب

عقدت اسبی و راوان که گوش بچنانند و راست دارد گوش
ترا امتحانش اگر است کام بر و از پس آن بپناه کام
بزن پای خود بر زمین چنان که در بگوشش صد صوت آن
چه اگر که در گری است و یقین و کرگشت واقف بود عکس آن

باب پنجم در شناختن اسب جنگور

باین کیفیت پندیده چابک سوار که بشکوری اسب که در انگار
که بشکوری اسب امتحان اگر خورای ای مرد و روشن روان
که سید جامه در شب

تو کتره برومان از آستین
در این در را زنده خواه ایستاد
رخمی خوشترش یک ساز و چین
بیکه پلید از بود با تقو ر

باب هشتم در شناختن سید

که ترس خوارم که چون را
فکن جبهه های یغده شیراه
بود شکوه از زبان یار
و که امتی شریح خوار کین
دیگری از پناگنی متجان
کنیدی که است بران کرکها
که در زرم نماندند از تره شیر
بران از پناگنی کجویا
اکر آب نوشد و دیرش شمار

باب نهم در شناختن المان

در این درستان نمک دران
که چون رنگ سپاس کنی چیدار
که از رخ نختی و پنهان بپوش
باین رنگ که ادرای سخن
یکت از همه رنگ به شمار
تخل کند از همه رنگ پیش

برال نمی

در این معنی گرم و دین مطین
ولدی دور چشم و دانش بند
بغیض کیت از بر کر و بر
که باشد قفید بیان دور
راشقا ز فردوسی پاک دین
بکره و سره تو از نا بود
بزرگی کند با جای شکست
سید پی و اتم برش کاجل
بود سبزه خنک و کمر صفت
رسم تا بر انوش سید پود
که اندام او استیکر سفید
از ان پس در خنکی کویغید
چو خنک سید پند افسه ران
سمند از پس ران بودم
چو بگشتی از خنک در سینه
بود تو سن زرد لا نپند
که کمر دوده سینه باشد بر
سید خنک آن عضو پدید
صورت بگمگون تو بچهار
دگر رنگها رام و شمار

باب دهم در شناختن رجب

راغصای پستان را پسند	نشان که میمون بود بر خند
بپنی بر ویسند و پای دست	بریش یکو کیوار نیز هست
اگر کین نشان متب تکلم	ستوده شیر نشان دگر

باب یازدهم در شاقی عیب

چنین که آن را یغن تیر	که عیب ستوران بود خیر
ربوض خوج و خرم طشت	رموح و ردیف و رحوت اشباع
ربوض آنکه چون کند بر	کند اربی منع او سر کتیب
خوج آنکه سازد هر جویست	رباید سوار روز ندر بر خرت
خود آنکه ناکه ریز سوار	همه افکند هاکس جویست زار
نگد زن رموح و لغوی	که هرگز نشد بهر دو کس
که دوران را بد چه میداست	مکه تراش بدان کجا عیب است
رحوت اشباع آنکه ز فوی	رط از جن خوت و سبب خود

دلمه ای

باز در دم شاقی
عیوب است

دگر تو سن جنگجوی کنون	که آید ز دور و ما شرج و نون
بچشم ستوران بلا کپیست	کیودی شکی بر خیر عیب
دگر نه چشمش که از رقی بود	کمران را یغن را یغن بود
دگر نر می گوش جان گوش	چه گویند و شعی و روبر
سید کامی و راندن تنگ	فرود شده گفت بر شقیم
دگر تو ای گفت عیب است نیز	کش دن رسم و وقت کتیب
دراری از کمال کماهی قصب	چه گویند هم نیز در ادب
اگر خایه او یک افکند گه	نهاده به کم هر آرام بود
عقب کج و بر تنگی کجایه نیم	چه ابرص نیز زده باشد
دگر آنکه در دود شود سر کنون	عصرا کند ز آخر خود بر نون
دگر عیب هاست اندر ستور	که می یابد از رخ از شقی ظهور
هر این نسخه را که کردم	بر ز ستوران بسج عیبان

باب دوا و درمان درست کردن

در این راه فکرها و اندیشه
که بشود جرون تو سنجی که
علاج آنکه چون سنگ آویز
بر صند کاش بلطف ضعیف
پس آنکه گواره شود بپزند
بر آرمیده بفرستند و بکنند
آنکه گاه گیردی کی دیگر
مدار انما یا وی ای بر بهتر
در این یکم القدر کن در
که اسپان در دست تو آید بکنند
بهر بر مدارش از آن پس
که چون تربیت کند در جرون
چون و یا نوع دیگر بود
که او خون داند اهل خرد
عده جوش بود آنکه فصدش کنی
چه از پند بر سرش نوع غنی
پس آنکه میل و حر و آب
بجوشان بقدرش که در هر صوب
پس آنکه بفرود دهند بجزرد
که آید ستور تو پر و ن زرد

باب دوا و درمان درست کردن

در این راه

ناید کشنده این طلسم
که باشد توییری بر این قسم
یک از ناخته دیگر از این
بگویم که چون کن مدارش
ستور کی از این خود بر
پیر ناخته گمان بود از رمد
ورید از جوب سنگی نمان
ز پند عده جوش بران بر جهان
و گشت ز پند بر کوش بقدر
از جوش عده کن بر ستور
که بهت چه با او نمود آشت
کنند پند از صوبی بگرد
چون کتف و نای این نوع
که هموار السب بند فصل
یکی آنکه در نیت ره و راه
که چون ناخته بکنند بفرستند
کم آنکه گشت کوشی در نیتش
بر آرمیده از او روشش
تلی خاکت براه فرس
که باشد جوشش بند رو س
پس آنکه فرس را بران بکنند
رود که بر هور به لار آن
اصیلت او بر نیتش و پند
باشد در دینگر روم عیب

اگر خشم کند راه بی پناظر
و که شرف را پدید بفسیر
از آن با خبر باش که کام دو
که یکسر نرزو پیشش و جو

باب چهاردهم در لوری اسپ

سواری رتبه است شایسته
سوار کباب و کمران سوار
سیم کان سوار است ایچ
که باشد هم از اسپ ریاض
سوار که اسپ را ایض کیست
پسندیده است حضرت بی
معا داند از زوز و از زور کار
سواری کند گوید که چون سوار
تبه کرده او است تازی چنان
که یکسو نرزو بری را ایض
و لایه بود را ایض با صوب
که باشد میخیزد آن در کباب

باب پانزدهم در تعلم اسپ

چنان که توان بر دانند غور
که تعلیم اسپان بود چه طور
بود پویا عتیق تعریف تاجرت
که آن اسپ اینها توانند شجرت

بفرمود

بود پویا اسپ تو بر مراد
رو و کام در کام هموار شود
یعین دان سوار است عتیق قول
و به است تعریف تاجرتی پس
و که حاشن انکه سوار روی که
بسیک حمد نازد پیشش تیر
و لایه سوه است لایه بر این
که ایض بر آن سینه کوه توفین
و از قهر فغان که از راه تنگ
تواند فرس بر زشت سوار کس
ولیکن ز فرس نه آن بود
که پیشین بلان آن بفرمان
که هر کوزه رفیق که جوید از آن
اشارت بداند در رو چنان
ولیکن او بر اسپ لایه کمان
بود در غدا که فرودمان
بر عتیق که مست پویا نرم
به تعریف تاجرت و در تیر کم
بود به تعلیم رفت فرس
همین چند نکته که تعلیم پس

باب شانزدهم در بدلی می اسپ

فرس چون کند بدلی می کم
بجدا بفرموده سازش کم

فردی که در این روز
باید که در این روز
باید که در این روز
باید که در این روز
باید که در این روز
باید که در این روز
باید که در این روز
باید که در این روز
باید که در این روز
باید که در این روز

بسیار که در این روز
بسیار که در این روز
بسیار که در این روز
بسیار که در این روز
بسیار که در این روز
بسیار که در این روز
بسیار که در این روز
بسیار که در این روز
بسیار که در این روز
بسیار که در این روز

باب نور و ام در علاج حجت است

که کیر در سر است تیره می شود
مرضی که باند فرس رتبه
دگر آنکه امس بیدار شود
مداوشان شد قبول در
بجانبند او سر بر روی
شود تا همچون دل پر شرم
که بگردد دم بپند و نتوان
کران نوشتند او بر آب است
ستان ده درم شکر کنی
تو در حق من آرزوی
که کیر در سر است تیره می شود
مرضی که باند فرس رتبه
دگر آنکه امس بیدار شود
مداوشان شد قبول در
بجانبند او سر بر روی
شود تا همچون دل پر شرم
که بگردد دم بپند و نتوان
کران نوشتند او بر آب است
ستان ده درم شکر کنی
تو در حق من آرزوی

که کیر در سر است تیره می شود
مرضی که باند فرس رتبه
دگر آنکه امس بیدار شود
مداوشان شد قبول در
بجانبند او سر بر روی
شود تا همچون دل پر شرم
که بگردد دم بپند و نتوان
کران نوشتند او بر آب است
ستان ده درم شکر کنی
تو در حق من آرزوی

باب پشم در علاج کبر خور و لاغر باشد

مداوای او حدیث تر بود
بده با جوش کبرم هر
شوی دست و پای فرس را
بجوشان در اول آستان

باب پشم یکم در علاج آب که خور باشد

ان آب که خورده نام خورد
سندان بود روغن کلن که
نشانش بود جزو خورشید

که چهار اندام وی کشته شد
 نمک نیز در بند آنرا پایی
 پس آنکه بمقدار نهمین علف
 بده تا که اسپت نمک و دنف
 و کبرشت تا با دزک و صفا
 باشان در غن نامستوار
 بکوتان بده رطل آب تمام
 بده اسپت تا خورشید شام
 ولی باید از باد میان آنیکه
 همان ادویض را چاره یک
 بیالای او آبش آن چنگلت
 بکوزد شیره تا شود شکر
 و که آیدش آب زردار و ماغ
 بکن بخلط کیم که شد ضرور ماغ

بایست و سیم در علاج درد گوش آب

ستوری که پیدا کند در گوش
 بگویم علامات او تا تو حق
 کند تا بش از دولت ویا بده
 بخورد پیچ و چشم دارد نمک
 خوردم که کاس دارد شش
 روزان روی لاغر شود بیکش
 نمک فاسی بیدش در علاج
 که جزو نمک ضرور او اسفنج

بهسم بر پایمزای نیک نام
 بریزی پینی تو سن تمام
 مداوای و کمر بود جسد مار
 که آن داب یا ب ان غیر
 جو شتر انکی هم بدان پرو
 که آید قمر سزان دوا در خوش

بایست دوم در علاج تب زرد آب

ستوری که تب که شش او نماند
 علامت آن را بگویم نشان
 سخت آنکه می افکند سر پیش
 بخوابند از ضعف شش چشم خویش
 کپی سرد است پیش گاه کرم
 علف نیز که کم خورد نرم نرم
 بود مضطرب پی او هر چهار
 بود هر دو چشمش در آب کجا ر
 کت ده بود پینی او مداوم
 که دشوار آید نفس حرام
 و که آنکه هر روز لاغر بود
 اگر چند خدمت فزون تر کند
 چه حوازی مداواتش کردن سخت
 بکن نعل از پای تو سن درست
 بکنی حوازی باید گرفت
 علف نیز می باید از وی گرفت

بایست نام

که نازک بای آن غیا
 پستی تو سن کنی چند بار
 مه آتش آن روز که کنگ
 که تیر نرد از دنده آن کنگ
 ستان روشن کا و روزگار
 سفیدی یغیه با و سه بار
 پس آنکه بیامز با هم بکام
 ز بهر دو کن فرس را بکام
 دوا می دگر هندی نکفتی
 سه در اتمت در تخم کفرس
 که چون کنی با شکم دورا
 بتوسن ده و یا باید شفا
باب بیست و چهارم در علاج اسه که بره زده باشد
 ستور که بر زدن نا کهن
 بگویم بر تو علاج آن
 کشد نیم پیش زار و نزار
 و لیه نیمه پس کران و مکار
 چه خواهد کرد کنی تیر پس
 شود عا جزا تا تو این پس
 بر اه افکنده بر خورای
 بدان آنکه دیوانه فاندگی
 علاجش اگر میکنی صواب
 بیامیز بار و عن تازه آب
 ای مخلص

شود و صواب آن تو ایسی

بمقدار یک طبل زهر یکی
 بسته روغن می بنویسد یکی
 اگر خورده باشد مخالف
 که را در شکم پلا چه صنف
 مازن اجوی رازیانت زیاد
 که این نکته دارم ز راه یاد
 و کم خورده باشد علف زهر
 که ان اسه است هم پلا
 بدید که نازون آن بکن چ طری
 در آن دیکه ما فکند چ طری
 پس آنکه بچوش آن پکن کوی
 بکن فرس کن که کرد کوی

باب بیست و پنجم در علاج اسه که بره زده باشد

ستور که از گرم شد در خاک
 بگویم علاجش ایرد پاک
 بود جلد او خشک تن کاسته
 سه افکنده دوی بر خوراسته
 دگر دارد از درد پی اخیار
 همیشه پیش در کشیده زار
 دوارا جوین آراکی با فروغ
 بر یونید چینی سیاه دوع
 در آن تخم فکن تا شود نیک
 بدو صفت کن تا شود زور

دوا می دگر هندی نکفتی
 سه در اتمت در تخم کفرس
 بتوسن ده و یا باید شفا
 که چون کنی با شکم دورا
 بگویم بر تو علاج آن
 کشد نیم پیش زار و نزار
 شود عا جزا تا تو این پس
 بر اه افکنده بر خورای
 بدان آنکه دیوانه فاندگی
 علاجش اگر میکنی صواب
 بیامیز بار و عن تازه آب
 ای مخلص

پس آنکه بان برنشین تیار که آب تو بر کوه دای سروراز

باب بیست و هشتم در علاج و علکات تقطیع آب

بسیک تقطیع پیدا شود در آن سه علکات هویدا شود

سش پرت که در اندام می ز آه مس گردد قوی ل اوی

علاج آب کماست در خیار اران رطل زین پخت آب تیار

ستان دیگر از این یکدم بکاتبی کوشان اران پختی

بجود فرس نه توای زوقین که پاشیده آید غنمت برون

باب بیست و نهم در دروغ در شکم آب

چنین کفش او را یعنی مال که آبست چه کرد در صال مال

نوازی تو تخیض در در کرد بران کان فرس بود چند در

مداوای این درد کرم شکم مداوای او کن ز روی کرم

چه در آب در شکم نشود عدسات او کویت های فرسید

پایه

زینچی چشم آبریزد مدام ورم کرده باشد ز آب شام

ز نهر عبد جبر ای درت برن زینش بر دانه شخت

بجو زدن کن بر کف بوزنه که آبست تو کرد در اران و زرد

باب نهم در علاج کرم شکم آب

کمران پس علکات در در کرد شود نوین از نهر تو آب

مستوری که کرمش بود شکم بیور کردن بیاید زخم

زود برش کوی چون فر ز ناریش در شکم که در شکم

عصف کم خور از صفت تن یکدم مداوای او با تو من

بتوی نیشی کند در در در زرد بجو زدن شده با جویید زرد

سپندان و عقده بولات تمام مداوای این در شکم

حلقه

درست کردن

چو دشتی بویا شود همگوار کند رقیب خرد بود با هموار
 بود گرم انعام او کله سرد و یه دیده با تیره کرد در روز
 زانما کرد دو فرودش مقید شکم زومضی شد در او پ
 بهور روغن مرغ و زیتون که سازی قصه فرستاد طلا
 اگر آب زرد آید شش پاکان بگویم که چون کن هواوی آن
 بجایوب که بنده زن آتش بنه زیر دست که کرد در دست
 پس انقباض بر روغن شتر خشت طلا کن که به کرد در آن شکست
 سوزگی از باد باشد برنج **در علم** یا در **دوم** بگویم علاج شش ای کتبه سنج
 کند تن خم از درد بیهوش بجویم او فستق بر روغن هم زمان
 شود جلد او خشک تن به تیز بود کردش راست ایله نوز
 ز صفت نفس برکت مدغم فردت سه پسته قنطیر مع ام
 چه حواری ملاوی او کرد فرود که چهار انعام باید کند و

ایمان

باید هم از روزن بیشتر بیز زبان پنج و نوزان دگر
 بقدر یک مطن می کمان باید که قریب از بدین
 دگر تا بقدر آنکه کوبیدن فرود کرد باید لکام غری
 که یاد بخفت لازم از او نباید عیلتش کنی روزی
 که با هم کوبت یاد او را مکه دوای دگر است سخت و
 که است از آن نوزاد یا بقدر طلا سازی آنکه زتره بیجا
 که بر جان آرام کرد مگر بسکه ننگ پس بنوش دگر
باب سیم در علاج در صفت اسب
 چو نوز پیدا شود بر غری چو نوز صفت جویش توان
 ز دست بندگی بنا نوزادی عدبش بود آنکه ده تا روزی
 جلدش زیر سیرتور مل اران بس و کرد روغن زیتون
 بگویم شش منزه از غری اگر با دیدن از بعد این غرضی

برون آید از فرج خبیث
 بزرگ بوش که این شد دوا
 دیگر روغن کاه و روغن
 که هست این مرض ایست شود
باب سی و نهم در علاج در غده پنهان
 علامت قره نوزادان
 که غوی کم نوزادان در گوش
 بود دیده ایم تیره فکنده
 بخوابد بخت خود پدید
 بخت که گرم خرد بگوش
 در اندازش زان نیاید بوش
 ز بهر علاج از نوزادان
 دو انگشت سوی تیغ نوزادان
 از آن عضویشی فکنند
 نسیب پس بندازند زان
 بقدر دو چشمش فکنند
 فکنند بعد از آن دم پیری وی
 بکنند پروازش خود استوار
 بود که چو از او در او خیمور
باب سی و دهم در علاج در غده پنهان
 سوزگی بپندارند در غده
 علامت سوزگی هر است در غده
 توجیه

نود چشمه پندش از کعبه پدید
 که روز پندش کعبه
 اینش و زود پندارند کعبه
 علاج اندک چشمه قد غام
 پندارند کعبه کعبه و پند
 ز یکدیگر در دم بده پس
 دوا وی دیگر اندای نیک نام
 دیگر که در چشمه دوا کعبه
 بسوی که از دوا کعبه غام
 اگر بر کند بعد از این سر زها
 ستان سر که و بصیر و زون که
 به بندی تو بر موضع دوا و دود
 کزان می رود زود پند پدید
 ز هر چشمه در دم شود غمزد
 فکنش بر پای و یکدیگر ای
 بزنج آنگه سازی تمام
 بان جبر و زنج آمیخته
 که هر دو صورت چشمه نوزاد
 تو بکشی از کعبه در غام
 که در روز پند از تیغ دوا
 بکشی پس تیغش تمام
 یکدیگر که ان را چو سازی
 بیایند نام چشمه و شکله
 کزان به تو دوا پند ای بکند

باب بیست و هشتم در علاج دهنه اسب

پس دهنه شود بر سهوی کن
 بنا سوزاننده شکر سیاه
 و لیکن در دروای زوقون
 عدلات او میت ضل فزون
 یکی کند آه کیر و برش
 دویم آنکه ناز است از خوش
 و کبر این هر وقت بهایان
 چو چشمش شود تیره و دوم زمان
 علاجش با او یکم و نیند
 که در خورد توکن تا و برای و نیند
 در ابی که بشود و شتر
 سه چهار که بر آن نشتر
 پس آنکه می کند مکن سگ
 و کز روغن کاک و کز صفوان
 فرویز بر زان پس بکن و کن
 که کز نند عبرت ز کار و کن

باب بیست و نهم در علاج برش فتنه اسب

هر آن اسب که کور می بود
 بگردانست در یک با ماه و درود
 علاج آنکه در هر دو و نیکو
 همین کرد با بید برشش نگاه

تلف

بگفت بیدش کرد برشش است
 که آماه و کز زیند برش
 و کز آنکه باشد به کام وی
 در افکن صل و زین جبهه او
 که تا برش خشک که در عرق
 با لش پس آنکه چون است
 که برنت او بوده از پیشش
 بگویم مراهای او نت پیش
 ستان پر کت است با کاه
 بسای او سپان بر ک مود
 فروین پس آنکه در سر برش
 که مرده با نوز و از برش
 و کز با به کز کز کز
 سپا و نوز با روغن کابوس
 با نوز با برش است زمان
 که به ساز دآن برش را در آن
 و کز کرم قندها پند برش
 بگش بر ک شقا کور برش
 بگوشت فروین بر آنکه کت
 کشته کرم و ساز در حجت
 و کز آورد کت از فروین رعد
 بیلای او مانده با بید نند
 و کز نزه زاج را به عدوی
 با فکش بیلای برش فروی

قلعه

باید که نوزاد این مرد را بین **نوزاد عکس** مثل مرهمی
 نوزاد قزاقان این مرهم **که بیسند** ترش و سنگد
عین چشم بیست و هشتم در عین که نوزاد چشم
 استوری که از کرم بود و نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 بر آن سکه که هر دو او ای **بسیار** نوزاد چشم
 بگوش بدیدر البورانی بود **بسیار** نوزاد چشم
 بسیار با آب در نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 غلبه رخ مردم هم نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 چنان کرم که کاه و نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 و کرم را نکه در مردم بود **بسیار** نوزاد چشم
 در عین و با آب نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 و کرم را نکه در مردم بود **بسیار** نوزاد چشم

بسیار

بیلابی نوزاد نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
بسیار نوزاد چشم
 چنان کرم که نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 نوزاد هر یکی را از این **بسیار** نوزاد چشم
 زیاده نوزاد ماده **بسیار** نوزاد چشم
 چنان کرم که نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 بسیار نوزاد آب **بسیار** نوزاد چشم
 از آن کرم نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 از آن نوزاد نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 بسیار نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 از آن نوزاد نوزاد **بسیار** نوزاد چشم
 از آن نوزاد نوزاد **بسیار** نوزاد چشم

بسیار

وگر آنکه در منزل شود برستور
همین باید انگه افشاید نغور
ببرستور زخمی و گریه از آن
بشو تا آن بپسکان

باب سیم در علاج زخم آب که چه باید نمود

فوس را که برین هر چه است
یکوم با و ابرو را است بر
در اول هم زخم جان تور
شوی خوب آب مایه شور
پس انگه با تازه روغن
بر خوشتر آن پس کن پیر
پس نمک در وقت آن وقت
مستان چو با از روغن سیاه
هم برشان نه زیاد و نم
که آرد بی زخم او را هم
و که آنکه بیکان یا استخوان
نهفته بود در زخم آن
کفکات با آب است
بکن مرهم زین زخم بهتر
سند چند بارش مایه زخم
که آرد بی برون خار زالی
باب سیم و نیم در علاج آب نم ریخت
بدان ای نه مندر صاحب تفر
که آرد سم اسب بجا دو فر

یکم یا نیک

یک از چایکه پیچید و کز
زنج که با او رسد زخم
علاقت بود آنکه از او این
بستد سم و سوزد بر زمین

به حوضت هزار تنگت
بکن ز غلغله در است

بجای که بگشاید زخم
بکشد بافت رای بر است

چه آید بر او آب این عمل
بند بر آب نیم در غلغله

برین آرد آن نیم روز
که نماید از آب چو کز

بند پشم نو با ز عسل
که نماید نگاه در استور زمین

باب سیم و دوم در علاج آب که چه باید نمود

چو بر آب سرد آرد اسهول
یکوم غلغله در است

از بیک در وقت درو از تقار
بکن ز غلغله در است

دو درام زهر عسل کما میباید
بکوب و بی از غلغله در است

بسی انگه از زخم اسب بزند
خروش بکشد زخم بزند

۱۱۱

بسکه همه صبح تا شام شوی کزین شود علت آن گوی
باید **باب سی و نهم در علاج آن که در سینه است**
چنانکه در وقت صبح بوی
سنان و سبزه بوی آن
ز کیشتر و فاخته
بس آن است که چون
دگر به پهنای آن و

باب سی و دهم در علاج آن که در سینه است
سوز که در سینه است
نمودن است که
او را می خورد که
دگر باید از آن

کران

بر آن که کشش بود
که در دوا این دروی

باب سی و نهم در علاج آن که در سینه است
چنین که از آن که
که بر دست و پای
بود است چون
که بود بیخ
این بر که
وین تا دوا ای

باب سی و دهم در علاج آن که در سینه است
سنان خطم
که می خورد

کران

برای آن از او که در این کتاب است این کتاب را می خواند
 در این کتاب که در این کتاب است این کتاب را می خواند

همه برش از کاه ای کنگه در آن
 و بی از او هم هم از او بیست
 عبد ج و دیگر است ای کاه مران
 و کمر زید چوید است و مردار
 زه کیک سبب الگافه جزو کوب
 یا میز باروغش تازه خوب ۲

باب بیست و نهم در علاج غده ایست در دو

چو ترق شد لم برتیا بموی
 زهره او اش ای کاه مران
 و کمر زده پنه است و پند
 از بعض قهوه جزو بقدر ضرور
 و کمر کرد او ترق پنهانی او
 پس الگافه در نعل عین زهره

فردن بخش

فردن بخش ای هم سرفه ای
باب بیست و نهم در علاج غده ایست

زنی نعلی از کوه تم سمند
 که از نعلت و نسلد قطران
 بی زنی بسمت است تقا
 و کمر خود ز نه ثابت از نعلت
 یا فرو ز پس زنده بر چوید
 که تا ز نعلت اس او استور
 پس او قطره قطران بیاید
 سه روز بیاید که نوبت چنان
 و یکین بکن که نعلت از خرد برد
 و کمر کرده بشد لم او چنان

فردن بخش

در آتش فلک کفر آتشی بکن پس هم آتشی
 پس بکن بر روی او کمر پس او کفر بر سر
 دگر روغنی پاهم بالای آن فرویز تا بد شود در زمان

باب اول در علاج فخره در سب

جرام فرس را تو را آن دان که او را کیست نه بد با
 فروقه با تبه چشم او در و آتش از چشم مانند جو
 جو خود بر مداوش کونستان بر بعضی کما و کمن احد
 کفی سیر ام پاک کن ایسی پس بکن بر روی کوش بقدر
 که کرد و در لطف طمیر پس او روغنی را که با طمیر
 فروگن بی بین او هند را بکن یک سیر آتش در هر روز
 دگر هست بی طمیر هر دم که خود نند مردم بندش نام
 و بکن توان فرق ایراد از آن نر خضر آتشی کام و در آن

باز علاج

بهر علاج وی ای کما جوی فلک چند بقدره مقوم وی
 اگر یا جوش حبه تو کنی نهد او فرس و جوی ای

باب دوم در علاج کرم سب

چه کرم پیدا کند تو نت بیوم عسلت او روغنیست
 ز خشکی بود کوشش او در دو چشم و کیم کون و کجاست
 بود کوشش روی او کشت پت کما او آتشی تازه روغنیست
 که بکن آتشی پاک بیدار روز چکایت فرس را بگوشتی در
 بر روغنی کوشی در ایام کوش کبر که در اسب از آن پرور

باب سوم در علاج کجک سب

کجک چنان بود تا خود بر تور که باشد مردم از آن بفرور
 ز نهد او آتشی خاک بیک در آتشی بیک کشته ای کما
 کمر کوزه آن پس بند بکن بر او آتشی بفرور متصل

که تا سوزد او عموک کرد و شک
 پس او خاک را با بیرون آرد
 ز بریان تن روغن آید
 بلا زعفران خاک پسته کوی
 به هم آمیزد بر فرزند یک
 که سازد یک از آن عموک

باب چهل و دوم در علاج شقاق و آب

بجو خورسند شقاق فرزند
 بیرون کن بر او امیک را
 که تا موی ز بر او در زین
 بیرون آرد هم بخار است
 شقاق و نمک را پس آنکه کوبد
 پس که بر و عصاره مال از خود
 بشوی آب بر دوش پس از شستن
 بکن از کوبه چربت عاید است
 که روغن کند راه در خندان
 همین است پس از روی تفران
 عذیب مرصوب را در پستان تمام
 بمان بد که کشم و کمر او کشم

باب چهل و سوم در مرفق ضم کتاب

بجهد اندامیک آب مراد
 عینان سعادت بدست تو در

تو دیگر

تو دیگر چنانچه اینک پی
 بایب نه کوی این عموک
 و لیکن مرفق در شستنت
 که این جای یکی است از شستنت
 بود بیکه را قبل شاه جهان
 که آن گشت بر بصره کمان
 جوان بختش بکنند شکر
 که در شش سوم است لطفش

شاه نامور نظر این حرم
 که اسدم در روز نامش نظام
 شهر کاخ را سر نام است
 جم وقت میراب از حرم
 ازین کلکون او سر فرزند
 ز خورشید آرد فلک طبع از
 تنها کور سوری تو ز این کنی
 فلک را چنان بود تو سینه
 مرا نیز باند تنی آن
 که با شمش علامت سر او عیان
 دید چون جبا کشید از شمش
 که در رم از پیر کوی عیان
 کرم لطف نماید از شمش
 سمند بیک خیر صحر بیار
 تو ام بخت از این پس نیست
 سوی مقصد خویش نام راهت



بیت وضع
 عمل زن این دعا را
 بخواند و آنست که بیست و پنج زن بخواند که بیست و پنج
 فرزند چون فرزند تولد شود مردی دعا را بیست
 بکند که خوف آن باشد که بعد از یکم بیست و پنج
 آتش اول - اول و لا فقه الا الله
 و اکب اول لا حول و لا قوة الا الله
 يا الله العلي العظيم وضع در کمر در روز شنبه
 بسم الله و بالله اسکن
 اسکن اسکن و بجلال الله اسکن
 و اخرج جملة يسرج كما اخرج آدم

بهاوت است
 چو در گاه تو قفسه جنت
 که پروازی اینی که راه
 نه چون مرکب فقر کاتبی
 که یابد بر وصف او کاتبی
 چه جان نامش من با نام تو
 تمامی پذیرفت بر نام تو
 چه تیغ این نامم کوم برت
 برم اسب در وصف کایست
 میدان مغرب طغف خویش
 سمند من را کنم حرکت
 ولیکن این تو کن شد خو
 بزهد عای تو یوم فرد
 ز نام تو شد چون بدو خانه
 صحنی تقرب کنم این مدارا
 آتیه است دوران
 بگو در همان برت زین و عین
 عنان سعادت بلبت تو باد
 بزین سعادت نشست تو باد
 و عاری دور و مندر زنی
 بطبع تو بقول با جا ای
 محاسن هر دم عهد دور زرد
 امم امم امم امم امم امم امم
 با نام رسید ۱۲۱۴

مِنْ جَنَّةٍ وَكَأخْرَجَ بُولُسَ
مِنْ بَطْنِ حَوْتِ أَسْكَتْ

کتابه محمد جعفر

تغییر یافته بایر از
این کتب کفایت است
باید که چو طوطا بگوید
باید که چو طوطا بگوید

مقالات اول در باب سخن حکای روم و پرت
باز نامه مقالات دوم در سخن حکای ترک
در ترتیب باز مقالات سیم در حکای
هند و ترتیب باز مقالات چهارم در سخن حکای

نوشته بر خط کهن
تغییر یافته بایر از

نوشته بر خط کهن
تغییر یافته بایر از

نوشته بر خط کهن
تغییر یافته بایر از

نوشته بر خط کهن
تغییر یافته بایر از

